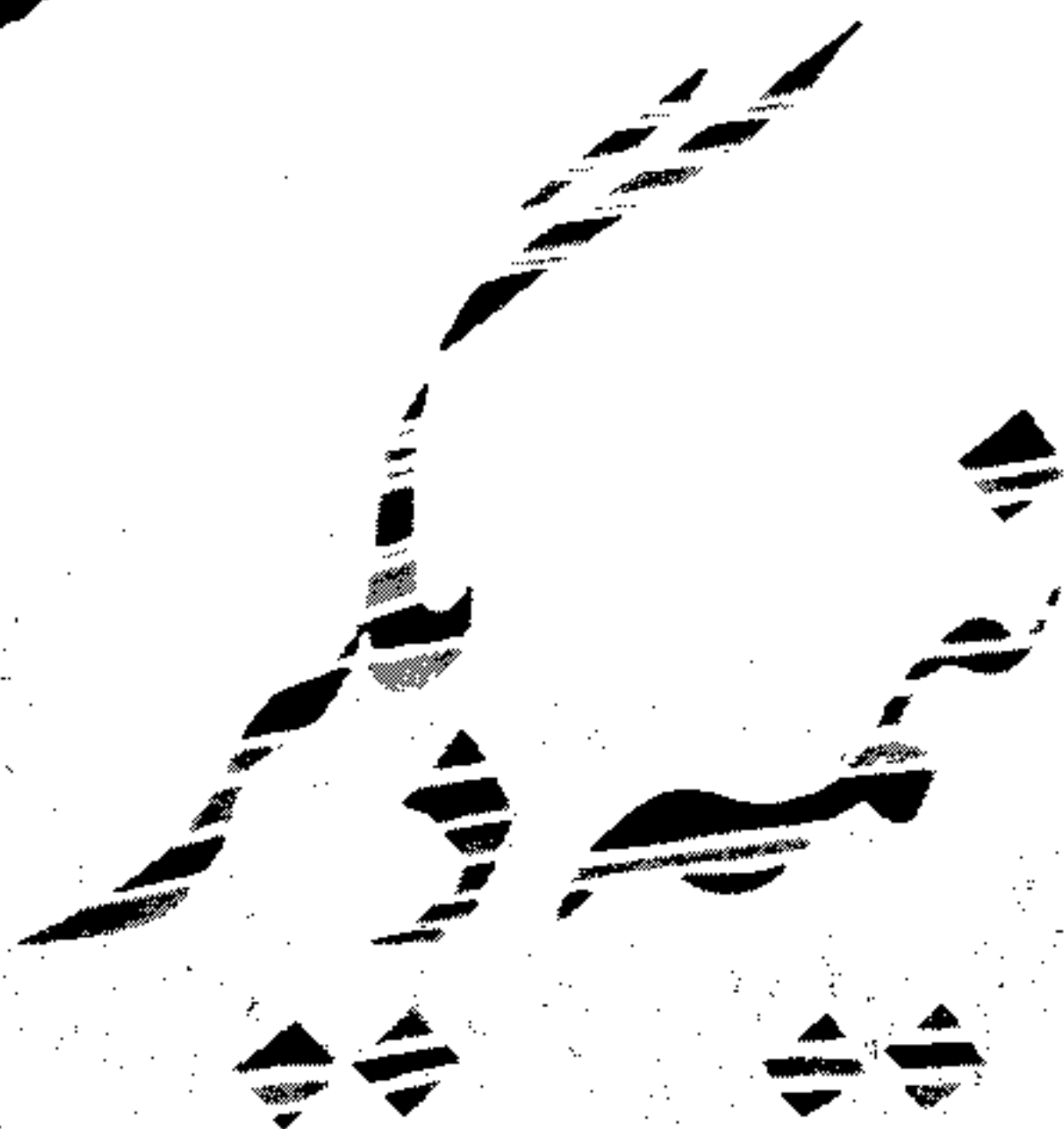


ندائی از دیار تجربه های عقیم عشق
جنبش سافرجت زنان انگلیسی
چهره زن درجرائد مشروطیت
گفتگوئی با دوزن ایرانی
داستان کوه رفتن

فرناز ملک
میتراپشوتن
روشنک منصور
فرح آذری
آ - رحمانی





نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره دهم، زمستان ۱۳۶۸

گردانندگان نیمه دیگر: ویراستار: افسانه نجم آبادی

مدیر مسئول اروپا: میترا پشوتن

مدیر مسئول آمریکا: اما دلخانیان

مسئولین تحریریه: لیدیا آوانسیان، شهلا حائری، فتحیه زرکش یزدی، مریم صمدی، شیدا گلستان، ناهید یگانه.

همکاران نیمه دیگر: آزاده آزاد، ژانت آفاری، هاله افشار، مهناز انیسیان،

مژده برات لو، نیره توحیدی، گلنساء رازی، رکسان زند،

الیزسانا ساریان، شیرین فروغی، شهرزاد مجاب، فرانک میرآفتاب

طرح روی جلد: مژده برات لو، خط روی جلد، ضیاء میرعبدالباقی، خط داخل

مجله: مسعود والی پور

بهای تک شماره: ۶ دلار / ۵/۳ پوند

بهای اشتراک ۴ شماره: فردی ۲۴ دلار آمریکا / موسسات ۴۸ دلار آمریکا.

نشانی جهت کلیه مکاتبات:

Nimeye Digar

P.O.Box 1468

Cambridge, MA 02238

U.S.A.

(کلیه اوراق بانکی به نام Nimeye Digar و به دلار آمریکا باشد.)

نیمه دیگر

فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۶۳

هیئت تحریریه: فرح آذری، لیدیا آوانسیان، زهرا امیدوار، گلنساء رازی
زری رحیمی، مریم صمدی، آذرطبری، ناهیدیکانه

همکاران فنی و طراحی: مژده آق قویونلو، کیواندخت صدیق.

حروفچینی: موسسه ایران شهر، واشنگتن

چاپ: Offset Lithography by
Billing & Sons Ltd.
Guilford, London &
Worcester, G. Britain

طرح روی جلد: مژده آق قویونلو

خط روی جلد: ضیاء میرعبدالباقی

بهای تک شماره: ۳ پوند/۶ دلار

بهای اشتراک سه شماره:

فردی — اروپا ۱۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۱۸ دلار

کتابخانه ها و موسسات — اروپا ۲۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۳۶ دلار

(بهای اشتراک با پست زمینی برای همه نقاط برابر نرخ اروپا است.)

چک و سایر اوراق بانکی به نام Nimeye Digar نوشته شود.

نشانی پستی نیمه دیگر:

BM NASIM
London WC1N 3XX
BRITAIN

فهرست

۲	مریم صمدی: حرفی باخوانندگان
۱۱	روشتک منصور: چهره زن در جراید مشروطیت
۳۱	میتراپشوتن: جنبش سافرحت زنان انگلیس
۴۳	فرناز ملک: ندائی از تجربه های عقیم عشق
۵۲	آ - رحمانی: داستان کوه رفتن
۶۴	شیدا گلستان: معرفی فیلم یول
۶۸	فرح آذری: گفتگوئی با دوزن ایرانی
۹۲	آرشیو: قرۃ العین
۱۰۴	کرونولوژی «نیمه دیگر»

حرفی با خوانندگان

یکیست ترکی وتازی در این معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تودانی

در فاصله پخش یادداشت اولیه و انتشار نیمه دیگر، نامه
های زیادی دریافت کردیم. باشوق و درعین حال بانگرانی
تخواندیم آنها را. شوق؛ که پر بیراه ارزیابی نکرده ایم نیاز به
انتشار یک فصلنامه زنان را و نگران؛ که آیا لایق این همه
محبت خواهیم بود؟ آیا خواهیم توانست در گونه گونی پهنه
سیاسی ایران بار خاطری نشویم؟ مبادا در پاسخ ناتوان
باشیم؟

هر چه گذشت دلمان قرص تر شد. دستهای زیادی به
طرف مادر از شده بود؛ برای کمک فکری و برای کمک
مالی - که هنوز هم که هنوز است بزرگترین دلمشغولی
ماست! اگر از پس این مهم برآئیم، مشکلی نیست که آسان
نشود، چرا که «نیمه دیگر» درهمین اندک زمان یاران زیادی
فراهم آورده است. آن قدر که می تواند روی پای خودش بند
بشود، و اگر گزافه و از سر خوش خیالی نگوئیم، حتی می تواند
سری هم توی سرها در بیاورد!
از پس آن هول و هراسها و کابوسهایی که در ایران گذشته
است و می گذرد نگران بودیم که مبادا بشویم مصداق این
گفته شاملو:

باما گفته بودند
آن کلام مقدس را باشما خواهیم آموخت

لیکن بخاطر آن
عقوبتی جانفرسای راتحمل می بایدتان کرد

مصیبت دشوار را
چندان تاب آوردیم آری
که کلام مقدسمان باری
از خاطر گریخت.

باپخش یادداشت اولیه کم کمک از این نگرانی درآمدیم. دیدیم که کلام — آزادی — بی هیچ هاله قدوسی، این بار، با همه وزن و حال و هوای زمینی هنوز در بسیاری خاطره ها هست. بی هیچ وسواسی، می توان گفت که آزادی شده است نبض حیاتی جریانهایی که همچنان دل به رستن از این بند داده اند. این مضمون بسیاری از نامه هاست:

دفاع از آزادی اما واگر به دنبال خود ندارد، وقتی صحبت از حقوق انسان می کنیم دفاع از حقوق نسرین و عباس است.

یا:

... با کمال میل سهیم و شریک کوشش هایتان خواهیم بود زیرا فکر می کنم... آزادی و عدالت اجتماعی بدون تساوی حقوق زن و مرد عملی نمی تواند گردد.

بسیاری از دوستان تجربیات خودشان را در اختیارمان گذاشته اند: — «علم و جامعه» برایمان نوشته است:

امروز مژده شنیدن صدای در سینه خفه شما رسید. نویدی سرور آمیز که داوری درباره علت وجد و ضعف و ناباوری در رابطه با تجربیات تلخ رادرهم می آمیزد و به زبان خسته خاطرات ناگوار گذشته رادر گوش انسان نجوا می کند: که صبر کن تا بینی کار به کجا می کشد! آیا این قدمی در راه پراکندگی بیشتر است، همان گونه که تا کنون شاهد و ناظر بوده ای یا آنکه مژده همبستگی و گامی تازه است که بر سوابق غم انگیز ماجرا خط بطلان بکشد!

راستش، آقای دکتر، موضوعی که شما طرح کرده اید، از یک جهت، دلمشغولی بسیاری از ما بوده است. صمیمانه بگوئیم کاستی های خودمان رابه خوبی می شناسیم و هم از این روست که برای نگرانی زمینه عینی تری هم داریم!

اما، اگر حاصل پراکندگی ها را در پیش روی داریم، حاصل تکپارچگی ها را نیز به وفور دیده ایم. اگر اختناق و سلطه خفقان ما حاصل علل و عوامل بیشمار خاص و عامی باشد، حداقل می توان عامل پراکندگی را و نیز عامل تکپارچگی را بنماید. دو علت عام ولی ذی مدخل و هم سنگ تمیز داد. مراد ما از تکپارچگی، به یک تعبیر، همانی است که در هر تصور فراگیر مطلقى بایکتائی درآمیخته است. بیان مذهبی آن را، اگر قبلاً در زیر شمشیر «وحده لا شریک له» نیازموده باشیم، تجربه چهار سال گذشته و «وحدت کلمه» زمینه کافی برای قضاوت در اختیارمان گذاشته است. در بیان مدنی تکپارچگی حزبی، اردوگاهی و سرانجام جهانی بارزترین نمود خواهد بود. ناگزیری خدایا شیطان، بهشت یا دوزخ، بلشویزم یا منشویزم، سوسیالیزم یا امپریالیسم به فرجام ظهور خلق الساعة ای بند است که یکسر جهان را از عدل و داد خواهد انباشت.

تکپارچگی راه به دانایی نبرده است. این رانه با ادعای بدعت که با تواضع کسانی می گوئیم که آموخته اند، هر چند بهای گزافی هم پرداخته اند. اگر بتوانیم از پس این حرف برآئیم و لاف نزده باشیم، امیدواریم گونه گونی اندیشه و یرگی و دلیل وجودی «نیمه دیگر» بشود تا آنجا که حرف آزادی و برابری است.

از «اندیشه و انقلاب» نامه ای داشتیم همراه با شماره و یژه زنان. برایمان نوشته اند:

در رابطه با اهمیت طرح مسئله زن همان طور که شما نیز طرح کرده اید (بخصوص در صفحه ۱) این مهم تا بحال با سکوت و یا با مسائل «مبرم» جنبش به پشت گوش انداخته شده است و حتی اگر سازمانهای زنان بسیاری پس از قیام به وجود آمدند، اما به دلیل دنباله روی از سیاستهای سازمانهای سیاسی نتوانستند به روشی صحیح، آگاهانه (تئوریک، سیاسی و عملی) و در نتیجه مستقل دست یابند و در نهایت از هم پاشیدند. مانیز معتقد به لزوم یک سازمان زنان مستقل هستیم و در این رابطه می بایست زنان آگاه پیشقدم باشند. (تا کید اول از نویسنده و تا کید دوم از ما است.)

بسیاری از نامه ها اشاره به مضمون فوق دارد. در فاصله و در بلشوی بین سقوط

استبداد قبلی و استقرار استبداد فعلی، مجالی، هر چند کوتاه، برای طرح مباحث فوق پیش آمده بود. اکنون تجربه آن دوران کوتاه رانیز در اختیار داریم و بی تردید حرفها برای گفتن و شنیدن هست. امیدواریم آنان که تجربه ای اندوخته اند و در زمینه سازماندهی زنان فعال بوده اند صفحات نیمه دیگر را برای طرح این گفتگوها مناسب بدانند. اما این پاسخگو اگر بخواهد حرف دلش را بزند، باید بگوید که نه وجود یک سازمان مستقل زنان که حضور سازمانهای مستقل زنان را، در کنار سایر اشکال تجمع، بی شبهه، تضمین آزادی و برابری می داند. چرا که تحقق آزادی را و برابری را نه در هیئت گیرودار و گرفت و بالای آدم و حوا، که در مواجهه و رویارویی اجزای هم جنس و غیر هم جنس یک کلیت اجتماعی می داند. بر این منوال بی شک، سوانح عرضی چون مکنت و تبار و سواد جای خود خواهند داشت. ما از اول خودمان هم نمی دانستیم که دوستان و نشریات تازه این حد در پخش یادداشت اولیه «نیمه دیگر» رایاری خواهند داد. از تروژ نامه ای داشتیم که ضمن آن دوستی برایمان نوشته است:

باتوجه به فرهنگ شرقی و سنتی ما، خانمها کمی خجل در مکاتبه و تماس هستند، ولی علاقه مند به مطالعه نشریه.

اگر آنچه می گوییم ستون پاسخ به نامه های نشریات رایج زنان را نداعی نکنند، خواهیم گفت که خود نگارنده نیز از همین روست که بانام مستعار می نویسد، اگر نه پروای ملاحظات سیاسی در کار نبوده است! آقای اکبر ذوالقرنین برای ما از سوئد نامه داده اند و علاوه بر ارسال شعر تکان دهنده «جهاز» که در همین شماره چاپ شده است، مجموعه شعر «سحر» خودشان را هم برای ما فرستاده اند. برای تشکر از همدلی ایشان و همین طور برای سپیم کردن دوستان دیگر قطعه زیبایی از شعر «چه نامیده می شوی» ایشان را نقل می کنیم:

گردی از تربت سجاده ات را

بر پیشانی ما

مرحم زخم شهادت کن

تا از خوف تردید

گامی از آفاق

به افق برداریم.

نامه پر لطف و محبتی از آلمان دریافت کرده ایم و ضمن آن پرسشی مطرح شده است که پرسش بسیاری از ما نیز هست:

آیا در واقع این اسلام است که به زن ستم می کند یا آنکه این اسلام بهانه ای بیش نیست؟

و کمی بعد:

از شیادی خمینی و جمهوری مسخ شده اش دفاع نمی کنم، بلکه خواستم مسئله رافدری عمیق تر و به تربیت مردسالاری مامردان ایرانی پرتوقع ولی فاقد احساس مسئولیت که در ۲۵۰۰ سال تاریخ بدون ماموجود بود مطرح نمایم. منتها اسلام عرب بر آن بیشتر دامن زده است.

شاید، اگر ماهم مرد بودیم به سیاق ایشان و به همین سختی از خودمان بدمی گفتیم! اما، راستش مامعارض مرد و مردان نیستیم. ماهم در پی کاویدن آن بعد یا ابعدی از فرهنگ خودمان هستیم که مارانیز چون شما در جنبه الزاماتش و لابلای کلیتش گرفتار دارد. اگر اکنون، به قول شما، اسلام عرب زمینه تظاهر وجوه خاصی از مردسالاری شده است به آن معنا نیست که یکسره از وجود عوامل مساعد در کلیت فرهنگی خودمان غافل بمانیم، و نیز به آن معنا نیست که چشم بروی رگی های بدوی و غیر شهروندی منش موجود ببندیم. بهر روی، جای این بحث، که بی شبهه بسیار مهم است، همواره در «نیمه دیگر» باز خواهد بود.

در پاسخ به دعوت برای طراحی روی جلد «نیمه دیگر» دوستان فراوانی ما را مرهون محبت هایشان کرده اند. خانم هما، از آمریکا، طرح بسیار زیبایی گل آفتابگردانی را فرستاده اند و از سر لطف نیمه شاداب آفتابگردان رابه تحریریه نسبت داده اند. اگر اعمال نظرفردی مجازمی بود بی شک طرح ایشان برای روی جلد انتخاب می شد! برای ایشان در نامه هم نوشته ایم و باز هم خواهش می کنیم که در تدارک کارت های نوروزی، پوستر و کارت های روز ۸ مارس «نیمه دیگر» رایاری کنند که موجب گشایش مالی هم خواهد بود. طرح بسیار ظریف و با سلیقه ای هم در زمینه نیمه سیاه و نیمه سفید به دستان رسیده است که ضمن تشکر فراوان از طراح تقاضا داریم در موارد یاد شده ما رایاری کنند. آیا شدنی است؟ بسیاری از دوستان پرسیده اند که چه کاری می توانند برای «نیمه دیگر» بکنند. در مورد مسائل مالی:

بهتر است بی هیچ رودربایستی اوضاع خودمان را برایتان شرح بدهیم. راستش برای چاپ شماره اول مانتوانستیم به اندازه کافی پول جمع آوری کنیم! این رانیک می دانیم که وضعیت مالی بسیاری از ما دستکمی از اوضاع «نیمه دیگر» ندارد. با وجود این هنوز هم بیشترین سهم را هدایای شخصی به خود

اختصاص می دهد. هم چنین، برای محدود موسساتی که می شناختیم نامه نوشتیم و دست به دامن خراج مخلفات و ملا بس هم شدیم. اما، نتیجه چندان قابل توجه و ذکر نیست. مقدار اندکی هم از طریق آئینمان جمع شد که مصداق «کجا کفاف دهد این باده ها به مستی ما» است.

اکنون برای شماره دوم راههای زیر به عقل مامی رسد و از شنیدن هر پیشنهادی هم در این زمینه استقبال خواهیم کرد:

۱- دوستان «نیمه دیگر» هر کجا که امکان دارند بخش رابه عهده بگیرند و به تعداد شماره های مورد نیاز از قبل برایمان پول بفرستند.

۲- اشتراک یکساله جمع آوری کنند و از این طریق «نیمه دیگر» رایاری کنند.

۳- اگر موسساتی را - انتفاعی یا خیریه ای - می شناسند که امکان گرفتن کمک مالی می رود شخصا اقدام کنند. در این مورد یکی از دوستانمان توانسته است از اتحادیه دانشگاهش ۷۰ پوند برای نیمه دیگر پول بگیرد.

۴- اگر موسساتی و بنیادهایی را می شناسند که به چنین اعمال خیری بورس می دهند لطفاً ما را خبر کنند.

۵- اگر آشنایی داشته باشند از نشریه ها و بنیادهای فمینیستی کمک مالی بگیرند.

۶- اگر مقدمات مالی اجازه می دهد، وام طولانی مدت به «نیمه دیگر» بدهند.

۷- اگر کسانی یا موسساتی را می شناسند که امکانات کمک جنسی مثل کاغذ، چاپ مجانی و تایپ متنها دارند ما را بی خبر نگذارند.

۸- در جلسات و گردهمایی های ایرانی «با اجازه صاحبان مجلس!» برای «نیمه دیگر» هم پول جمع کنند. باز اگر اینکه جای دوری نمی رود!!

۹- همراه دیگری هم که به نظرشان می آید برای ما بنویسند.

اگر نه «نیمه دیگر» مجبور خواهد شد که به سیاق شماره اول، از بانکها وام بگیرد که با توجه به نرخ بالای بهره و امکانات محدود به زودی در معرض ورشکستگی خواهد بود!

درمورد سایر مسایل:

به غیر از کمک در زمینه مسائل مالی دوستان می توانند برای ما مطلب بفرستند. هر فرد و هر سازمانی که بخواهد نگاهی به گذشته جنبش و مسائل زنان بیندازد یا طرحی از آینده ترسیم کند، بدون توجه به ایدئولوژی، ولی بادر نظر گرفتن کیفیت محتوای نوشته، صفحات «نیمه دیگر» رابه روی خود باز خواهد دید. در چند سال گذشته ما همچنان شاهد بررسی های پلمیک / تئوریک و نقدهای افراد و سازمانهای گوناگون بوده ایم. این نقدها و بررسی ها، صد البته، جای ویژه ای در روال تلاش آزادیخواهانه داشته اند، لیکن گهگاه شاهد هستیم که به نحو بارزی فاقد آن کیفیتی هستند که بتوانند از بیان عام قراتر روند. به دیگر زبان، گهگاه، می توان «ایران» را از لابلای سطور حذف کرد و آن گاه دید که نوشته رامی توان فی المثل درمورد مسایل فیلیپین، شیلی یا سری لانکا نیز صادق دانست.

«نیمه دیگر» امیدوار است که در باب مسایل زنان بتواند به مرجع قابل اتکائی تبدیل شود و این جز بادست به دست هم دادن متحقق نمی شود. اکنون، بسیاری از محققان و علاقه مندان جنبه های مختلف و گوناگون مسائل زنان را مطمع نظر دارند. هر تحقیقی، در هر بعد چنین مسائلی در صفحات «نیمه دیگر» جای خواهد داشت.

«نیمه دیگر» همچنین امیدوار است در اختیار آن کسانی قرار بگیرد که بی چند و چونی پلمیک یا تئوریک صرفا تاریخ نگاری و وقایع نگاری حوادث و زندگی زنان در ایران را وجهه همت خود کرده اند. جای چنین نوشته هایی، بخصوص، در ادبیات اخیر زنان خالی است. در تاریخ ایران، شاید انقلاب مشروطیت، از معدود دوره هایی باشد که از چنین کیفیتی بهره داشت. سفرنامه ها، روز شمارها، خاطرات و یادداشتهای شخصی دست اندرکاران سیاسی یا افراد علاقه مند آن دوره، دست امروزیان را در داشتن شمای جمیع الجہات باز می گذارد. ما امیدواریم زنان صاحب سواد و حرفه مانند حقوقدانان، دانشگاهیان، معلمان، پزشکان و پرستاران که بی شک، در جزئیات، هر یک تجربه خاصی را از سر گذرانده اند به نوشتن آنچه که بر آنان حادث شد و سرانجام دامن هرزنی را گرفت که در حیطه و در مجموعه زندگی شهروندی به کاری مشغول بود — پردازند. در این رهگذر ناگفته پیداست که هنرمندان گفتنی ها دارند. امیدواریم زنان هنرمند؛ موسیقی دان، هنر پیشه، شاعر و نقاش و فیلمساز با بازگوئی تجربیات خود، در به دست دادن تصویری از تاثیر سلطه جهل بر ظرایف روح هنرمند، نگاهی از این زاویه بر تاراج فرهنگی حاضر بیفکنند.

بر همین سیاق، «نیمه دیگر» مشتاق است که در تبدلات فرهنگی زنان، به نقطه اعتماد و اتکایی بدل شود. اسناد مربوط به تلاش برای خواهی و آزادی طلبی زنان و نیز اسناد مربوط به ستیز با خواست زنان، چه اسناد زمان حاضر و چه آنانی که از مشروطیت تا کنون بر جای مانده اند، با ذکر تمام فرستاده جای و یره ای در «نیمه دیگر» خواهد داشت.

گهگاه دچار این وسواس می شویم که مبادا در صدد بلند کردن سنگ بزرگی برآمده باشیم. اگر دلگرمی به دوستان «نیمه دیگر» نبود شاید این وسواس مارا از طرح آرزوهایمان نیز بر حذر می داشت. اکنون امیدوارانه و با اتکاء به دوستان «نیمه دیگر» پای در راهیم و این را بیهوده نمی گوئیم که دوستانی که خود در هول غربت و پناهندگی به سرمی برند چنین به ما قوت قلب می دهند:

در اینجا [پاکستان] مشکلات عدیده ای برای پناهندگان وجود دارد. عدم امکانات تحصیلی، بدی آب و هوا عدم بهداشت و در نتیجه عوارضی از جمله بیماریهای پوستی و گوارشی، مالاریا و غیره — تا حدی هم عدم امنیت — مطرح است، همچنین عدم جو سیاسی و حتی تفریح سالم. جامعه پاکستان کلاً به لحاظ سیاسی از تمامی جوامع عقب تر است و به قول دوستی شاید آخرین کشوری باشد که انقلابی در آن رخ بدهد.

... حضور بعضی دختران جوان دانشگاهی با لباسهای سیاه و صورت کاملاً پوشانده از پارچه سیاه به طوری که تنها چشمشان پیدا است (بچه ها آنها را پنگوئن می نامند) دلیل کافی بر عدم جنبش زنان و ستم بی نهایت بر آنهاست.

... اگر یک موقع علاقه مند باشید، از یکی از زنان نویسنده که تا حدی هم به زبان فارسی آشنائی دارد، تقاضا می کنم شرحی از وضع زنان اینجا برای شما ارسال دارد.

و اما، شنیدن وضع زنانی که با تحمل سختی از مرز عبور کرده و به کراچی می رسند، گاهی چنان سخت می نماید که باور نکردنی است.

بعنوان نمونه، زن و شوهر جوان مجاهدی که چند ماه قبل از مرز وارد پاکستان شدند، چنان با کمبود آب و غذا روبرو شدند که همسر حامله در بیابان سقط جنین کرد با وجود این توانست مدتی زنده بماند تا به آبادی برسد.

اتفاقات مختلفی که برای پناهندگان از زمان حرکت از ایران تا رسیدن به کراچی رخ می دهد، آنقدر متنوع و زیاد است که به شرح در نمی آید. اینها نشانگر قسمتی از رنج مبارزاتی است که سیاسیون ایران (مخصوصاً زنان) در مبارزه علیه ارتجاع متحمل می شوند.

دسترسی به نشریات مختلف در کراچی تا حدی مشکل است، شخصاً علاقه مند شدم برای دسترسی داشتن به فصلنامه «نیمه دیگر» تقاضای اشتراک کنم. به دلیل کمبود امکانات مالی و هم چنین عدم امکان ارسال پول از پاکستان، اشتراک سالیانه میسر نگردید، ولی تنها یک کارت مخصوص چند دقیقه تلفن، معادل چند پوند که در دسترس بود ارسال می دارم تا در صورت امکان اولین شماره فصلنامه را ارسال دارید، شاید هم باتکثیر از طریق زیراکس بتوانم در اختیار دیگر پناهندگان قرار دهم.

اگر در چنان فضایی آکنده از مرارت و دشواری، دوستان این گونه بزرگ منشا نه همیشان را بدرقه راه «نیمه دیگر» می کنند، بگذار به این امید دل بندیم که:

«...خواهرم

در خانه ات درختی خواهد روئید و

درختهایی در شهرت

بسیار درختان در سرزمینت.»

«و باد پیغام هر درختی را

به درخت دیگر خواهد رسانید

و درختها از باد خواهند پرسید:

در راه که می آمدی سحر را ندیدی!»

(سیمین دانشور، سووشون)

در اواخر سال ۱۹۰۷، آن هنگام که مشروطیت در ایران استقرار یافته بود،
(و حتی پیش از او سیاحانی

Eustache de Lorey

Comte D'Allemagne) ، زن ایرانی

چون

رامو جودی یافته بودند که پیرایه تمام و کمال اندرونی بود. اگر بخت یارش می
بود، قدی چون سرو (میان باریک و نرم)، چهره ای چون ماه و لبهایی چون غنچه
داشت. چشمهایش آهووش بود و حجب او چونان پرنده ای دست نیافتنی می
نمود. از نگاه بیگانه محفوظ و قدم گذاردن گهگاه او به خارج از خانه تنها با حضور
همراه دیگری، و آنهم در لابلای پوششی کت و کلفت، ممکن می بود. چادری یک
رنگ و ساده، به همراه سرآستین و یقه لباس، بدن را از پای تا سر می پوشانید. دامنی
کوتاه و تنبانی گشاد و سایر تزیینات جاذبه آفرین، همراه با صندلهای تنگ
و آزار دهنده، ذیب اندامش می بود. صندل را شاید از آن روتنگ برپایش می گرفتند
که از رفت و آمدهایش بکاهند (چیزی که در فرهنگهای شرقی عمومیت دارد). چه
سرگرمی و چه خواست هایش نشانی از «ناقص عقلی» او تلقی می شد. مذهبش مملو
از خرافه و روزان و شبانش آغشته به خور و خواب و شربت نوشی و قلیان کشی و تن
پروری و غیبت دیگران می بود. این زنان «خوشبخت» متعلق به طبقات مرفه شهری
بمترله موجوداتی انگاشته می شدند که ملک طلق (متعلقه) و مخلوق بی چون و چرای
آقا بالا سرهای خود بودند. تازه چنین وضعیتی در صورتی امکان داشت که «زن»
بابخت خوش به تخانه شوهر می رفت و مورد حمایت او قرار می گرفت.

وصفی این چنین، یادگار میسیونرهای کشورهای استعماری و سیاحان و محققان
قرن نوزدهم، صرف نظر از کج بینی فرهنگی مستر در آن، مبین و موید حدود انتظاراتی
است که می شد از الگوهای رفتار با زنان ایرانی داشت. این رامنابع ایرانی آن دوران
نیز، در قالب «اندرزنامه به زنان»، تایید می کنند. زنان گرچه قادر بودند، با توسل به
زیرکی و خدعه، به برخی از خواستههایشان برسند؛ اما عملاً تمام درهای قضائی
و قانونی به رویشان بسته بود. در واقع عمر آنان در قضائی سپری می شد که تعافل
خودخواهانه و مکر آفرینی بی حاصل احاطه اش کرده بود. از او انتظار می رفت که
مطلقاً، قدم به مکانهای عمومی نگذارد. بر اساس حقوقی که برایش قائل
بودند، «او» شیئی بیش نبود. به زبان کتابت «متزل» نام داشت؛ جایی که می

«توضیح نویسنده: این مقاله بر مبنای ارائه شفاهی مطلب در سمیناری تنظیم شده است. بدین

تأیید می شود که منابع و مأخذ چنانچه باید و شاید کامل نیست.»

توانست به عنوان صیغه یا موجودی بی حق و حقوق، در آن سرکند. هستی اش در چنبر تصمیمات رقبا و هووهایش به بینوایی می گذشت. هیچگاه نه نوباوگی را تجربه می کرد و نه نوجوانی را؛ از امکانات خودسازی محروم بود و تمامی رفت به خود آید، مادری شده بود (و چه بهتر که پسری می آورد) تا دمار از روزگار عروس آینده اش درآورد. آنچه که مورخین و شاهدان را، به یکسان به حیرت می اندازد، ظهور ناگهانی این موجود عمیقاً عامی و خانه نشین در عرصه روابط اجتماعی است؛ موجودی که کسی نه قدرت ابراز وطن پرستی او را به رسمیت می شناخته و نه درک او را از مسائل سیاسی.

قصد نگارنده، در این مختصر، پژوهشی در باب چگونگی نقش اجتماعی و سیاسی زن از طریق واریسی گسترده جراید آن روزگار است. می توان گفت که از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم، جراید فارسی هم نشان وزبان انقلاب مشروطه بودند و هم «آینه جامعه». در عین حال همین جراید محملی را تشکیل می دادند که جنبه های گوناگون وضعیت زن در اجتماع را با خود حمل می کرد.

سخنی چند در باب جراید و خوانندگانش در اینجا لازم می نماید. اهمیت و نقش جراید در طرح و شناساندن انقلاب مشروطه، به خوبی در تاریخ ثبت است. در سرزمینی که مردمش با امور مربوط به روزنامه نگاری آشنائی چندانی نداشتند، در عرض شش ماه، چهل روزنامه جدید التاسیس سر بلند کرد. همزمان با تکوین فکر مشروطه خواهی و پیش از تحقق انقلاب مشروطیت، جراید با نفوذ و ناسیونالیست در خارج از کشور و به هنگام آغاز قرن بیستم، در کار نشر افکار متمدنی بودند. در اولین سالهای پس از استقرار مشروطیت، شکوفائی وسیعی در مطبوعات آزاد و در داخل خاک ایران بپشم می خورد. روزنامه نگاران به نقش و اهمیت افکار عامه و قدرت روزنامه نگاری در تأثیر گذاردن بر آن، واقف شدند. چنین بود که ۲۰ نفر از ۵۴ عضو اولین کمیته انقلابی را نویسندگان و روزنامه نگاران تشکیل می دادند. بنابر پژوهش حمید مولانا، تعداد کل روزنامه نگاران زن در خلال سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵، حدود ۳۰ نفر بوده است. به رغم بی سوادی گسترده، ضرورت وجود روزنامه ها شناخته شد. نسخ روزنامه ها دست بدست می گشت و در قهوه خانه ها و اجتماعات به صدای بلند قرائت می شد. مقالات آنها مورد بحث قرار می گرفت و کاملاً فهمیده می شد. دانش مادر باره دامنه گسترده خوانندگان زن این روزنامه ها بسیار اندک است؛ به طریق اولی نمی دانیم طریق دسترسی زنان به روزنامه ها عمدتاً چگونه بوده است. در یک گفتگو در باب موضوع، به نگارنده اظهار شد که فحواي مقالات روزنامه ها را در اندرونی ها نقل می کردند. پرواضح است که زنان خانواده های مرفه شهری، بخش اصلی خوانندگان زن روزنامه ها بودند. با وجود این

شاید تعجب آور نباشد که علی رغم مشارکت زنان در انقلاب، اولین روزنامه زنان، تنها در سال ۱۹۱۰ نشر یافت. بهر حال مکاتبات لایتنقطع زنان باروزنامه ها دلیلی براین واقعیت است که آنها در جریان امر بودند. نکته مهم دیگری که نباید از نظر دور باشد آنست که جراید آن روزگار بیش از آنکه منبع نشر اطلاعات باشند، ناشر افکار گردانندگانشان بودند. مطلب به گونه ای بود که تا سال ۱۹۱۵، بقای یک روزنامه وابستگی تام به شخصیت مدیر آن و هم چنین چگونگی نشر عقاید مربوط به مکاتب فکری داشت. با توجه به چنین اوضاعی، کوشش نگارنده عمدتاً بر بررسی عقاید و وجه نظرهای جراید، یعنی بررسی سرمقالات آنها، و ربطش با مسئله زنان ایران معطوف شده است.

روزنامه نگاران و نویسندگان ترقیخواه، با آگاهی بر احوال ملالت باری که بر زن ایرانی میگذشت، در رنج بودند. اولین اشارات به این اوضاع در روزنامه **قانون**، که میرزا ملکم خان به سال ۱۸۹۰ در لندن منتشر می کرد، درج گردید. نزد او و سید جمال الدین اسدآبادی، تاکید بر وضعیت زن بخشی از افکار مشروطه خواهانه راتشکیل میداد. مثلاً اشاره ذیل که در شماره ماه اوت، ۱۸۹۰ **قانون** درج شلمین سنخیت با اندیشه هایی است که تانیمه قرن بیستم، بکرات در جراید به چاپ می رسید: «نصف هر ملت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی رود مگر به معاونت زنهای ایران باید ملاتکه ترو بیج آدمیت باشند. وجود آنها را در هر مقام باید خیلی محترم داشت. یک زن که ادم باشد می تواند بقدر صد مرد عاقل از برای پیشرفت آدمیت مصدر خدمت بشود. چنانکه الان در طهران و در چند ولایات ایران بعضی زنهای محترم در ترو بیج آدمیت حقیقتاً کرامت میکنند. حالا که در ایران بسی مردها زن شده اند جای آنست که زنهای شوهرهای خود قدری درس مردی بدهند.»^۱

ملکم خان می نویسد: «اما تعجب آورتر از هر چیز استقبال شایانی است که زنان از مفهوم «آدمیت» کردند. کم نیست مواردی که زنان برجسته، صرفاً به وساطت قدرت اندیشه و تعللشان، از مردان روزگار ما پیشی فراوان گرفته اند. درک آنان از معنا و مزایای جامعه مبتنی بر آدمیت بسیار فراتر از مردان — یاب زبانه صریح تر، مردان نامرد — ما است. عمه من، فلان السلطنه، که جانش حقیقتاً از دست نظام موجود به لب رسیده، بادست به یکی کردن با تعدادی از دوستانش خیال دارند یک آشوب باور نکردنی مخفیانه، بخصوص در اندرونی های اعیان و اشراف به راه اندازند».

شواهد بعدی، نشان از آن چیزی دارد که ملکم خان پیشنهاد می کرد. فی الواقع، بنابه مطالعات اسماعیل رائین، آن لمبتون و شوستر انجمن های مخفی در حلقه زنان طبقات مرفه شهری تشکیل شده بود. ملکم خان ضمناً آموزش و تعلیمات زنان

راتشو یق می کرد. به عقیده او از آنجا که زنان «آموزگاران فرزندان ماهستند»، «خداوند گاران ملت اند». به عنوان مثال اونا مه ای رانقل می کند که یک زن تحصیل کرده مرفه به روزنامه قانون نوشته: «از زنهای ایران مایوس نباشید. ماهنوز اینقدر نامرد نشده ایم که مثل شوهران و جوانان این زمان سرمایه زندگی را منحصر به مشق بیعاری قرار داده باشیم. در این اتفاق آدمیت در این اردوی نجات ایران خوب می بینیم تکلیف ما چیست... قانون چشم و دل ما را یکمرتبه روشن ساخت. مشعل آدمیت الان در دست ماست و... خواهید دید که نفس ما با این مشعل مبارک... چه آتش حیات مشتعل خواهد ساخت» (قانون، شماره ۱۵)

چهار شماره بعد، قانون مباحثه ای را منتشر کرد که در آن ظاهراً، چند مرد از جمله یک مجتهد بنام سیدی درگیر بحث اند. مجتهد میگوید این روزها درباره زنان گفتگوهای فراوان به گوش می رسد. آیا غرضی در کار است؟ سید جواب می دهد: «مادر باب زنهای چنان عقیده بزرگ داریم که آنچه در حق آنها بگوئیم مبالغه نخواهد بود». سپس به تقدیر از نقش آنان، به مثابه مربی کودکان و ستون فقرات خانواده، می پردازد و ضرورت تحصیل برای آنان را یادآوری می کند. سرتیپی که آنجا حاضر بود از سید می پرسد، از آنجا که زن در چارچوب ضوابط ازدواج و ایسته به مرد است، یک مرد چند زن می تواند اختیار کند؟ سید جواب می دهد: «مادر این مسئله و جمیع مسائل دیگر احکام خدا و اوامر شارع مقدس را در نهایت احترام تصدیق و اطاعت می کنیم و به متابعت روح آن اوامر معتقد هستیم که مفیدتر و شایسته تر اینست که هر آدم در خانه خود فقط یک منکوحه داشته باشد» (قانون شماره ۱۹)

ظاهراً طرح این مورد مشخص در میان مردم طرف اعتنای چندانی واقع نشد (گرچه زنان خود از واسطه انقلاب به بعد به آن پرداختند). همین موضوع بهانه به دست جراید ارتجاعی تری همچون روزنامه دعوت اسلام داد تا سروصدا به راه اندازند و ترقیخواهان را مورد حمله قرار دهند. انهایی که چنین مضامینی را وسیله تنویر افکار کرده بودند به «فرنگی مآبی»، «بابی گری»، «خیالپردازی»، «موسوم شدند» حتی جریده میانه رو تربیت صدایش درآمد و در یکی از پاورقی های خود اظهار داشت که اقدام بر علیه قوانین اسلامی راه به جایی نخواهد برد؛ مجلس می باید، بدون پرداختن به این مباحثات بی حاصل، به امور و وظایف اساسی خود پردازد.

از دیگر روزنامه های صدر مشروطه که به مساله زنان می پرداخت ثریا بود که بین سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ میلادی در قاهره منتشر می شد. میرزا محمد علی خان کاشانی [معروف به پرورش] مشروطه خواهی با افکار مترقی بود. توجه او به مسئله زن نیز از همین روحیه وی نشئت می گرفت. ثریا، طی پنج شماره، سلسله نوشته

های معروف به «مقاله مصاحبات» راجع کرد که طی آن معضل زن را به تفصیل طرح کرد. نویسندگان به روزگار گذشته زنان، که در تاریخ ایران نویسندگان و شعرای خلاق و باارزشی داشته اند، اشاره می کند و از اینکه اکنون به جمعی غافل و لاابالی تنزل یافته اند افسوس می خورد. همگام با توجه یک جامعه منحط، زنان به ویژه به مثابه موجوداتی تلقی میشوند که کمترین خصایص انسانی را دارند. بیش و کم چیزی در ردیف حیوانات تکامل نیافته، اثری از موفقیت ها و قابلیت های هنری گذشته در آنها نمائند. به گفته پرورش زن اروپائی از بیسوادی نفرت دارد؛ در ایران بی سوادی رami پسندند، چرا که سواد چشم و گوش زنان را باز می کند. زن را ناقص العقل می پندارند و نتیجتاً آموختن را برایش خطرناک می شمارند. گویی هیچ توضیحی بردانش اندوزی او متصور نیست. به دلایل ناشناخته، این عقیده رواج دارد که دانش، عفت زن را ذایل می کند. پرورشی دلیل این انحطاط را اسلام نمی داند، بلکه ایلغار مغول را سبب اصلی ارزیابی می کند. به باور او، محمد پیامبر اسلام به روشنی تصریح کرده که زنان همان معنوی مرد هاند؛ اما از آنجا که معارف کشور در وضعی چنین رقت آور است و مردان خود در شرایطی سترون و مقهور بسر می برند چگونه می توان انتظار داشت که زنان به منزلت پیشین خود دست یافته و در پهنه ادب به مدارج عالی راه یابند؟ آنهم در حالیکه ادبیاتی در کار نیست تا از آن سخن گوئیم.

و اما در پاسخ این سؤال که چرا علیرغم گفته پیامبر مبنی بر فریضه بودن دانش اندوزی، زنان از آن محرومند؟ استدلال پرورش معطوف بر آنست که بطور کلی شیوه زندگی ما، شیوه مسلمانی نیست. ضمناً تذکر می دهد که در طبیعت قانونی که بر نازل بودن هوش و قابلیت زنان دلالت کند وجود ندارد. این سیاق که در چند شماره ثریا ادامه یافت، بخشی مهمی از ادبیات مربوط به نقش زنان را، از نظرگاه آزاداندیشان صدر مشروطیت، در بر می گیرد.

در دورانی که بذرافکار انقلابی افشانده می شد، نظریات ترقیخواهانه درباره زنان، فقط در جراید فارسی زبان خارج از ایران به بحث گرفته می شد. طبعاً این غیر عادی نبود، زیرا جراید داخل ایران تحت نظارت شدید و ممیزی بود و اندیشه های نوینی چون نیاز به تحصیلات برای بانوان، ضاله و مخمل نظم تلقی می شد. در آستانه پیروزی مشروطه، جراید آزاد رونق گرفتند و بسیاری از آنها وضع زنان را مدنظر قراء دادند. با توجه به تعداد فراوان جراید، نگارنده مجبور است دامنه مقاله فعلی را به یکی دومورد مهم محدود کند.

یکی از جرایدی که از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۰۹ در تبریز نشر یافت، الحدید (بعد

عدالت) بود که ناشوق تمام به طرح مسئله زنان می پرداخت. در این مورد هم شخصیت

سردبیر که سیدحسین عدالت باشد نقش مهمی ایفا می کرد. وی مردی معارف پرور و اهل ادب بود و عمیقاً به تعلیم و تربیت در جامعه و ارتقاء فرهنگ اهمیت می داد. از آنجا که مردی فرهیخته بود از خرافات و جهالت پیشگی، که قربانیان آن زنان بودند، نفرت داشت. کسروی مدعی است که برخی از مفاهیم آزادیخواهی نزد حسین عدالت از دوران اقامتش در روسیه نشئت گرفته و به نظریات زهرا آگین خارجی درباره آزادی زنان آلوده شده بود؛ چرا که در آن زمان که نفس کشف حجاب، حتی در مخیله خود زنان هم نمی گنجید، عدالت سخن از «تربیت بی پرده» و کنایات و اشارات دیگری از این قبیل بسیار داشت و در میان همقطاراناش به داشتن عقاید افراطی مشهور بود.

در واقع گرچه صدر هاشمی، حسین عدالت را مشروطه خواهی پیگیر و بنده مومن ملیت خواهی می خواند، اما می دانیم که همین بی پرده سخن گفتن هایش راجع به زنان کار رابه آنجا کشید که خود مشروطه خواهان او را از تبریز بیرون راندند. یک منبع خارجی در روزنامه ای به نام کار زنان می نویسد:

«زمستان گذشته مقاله ای در جریده ای در تبریز طبع شد که مشوق آزادی زنان بود. این مقاله لحنی مطایبه آمیز داشت و زنان را «دنده کج» نامیده بود. چنان غوغایی به پا شد که عوام نویسندگان را تهدید به کشتن و کشیدن به صلابا کردند. مقامات مسئول شهر، برای حفظ جاناش اول او را به زندان انداختند و بعداً هم به تهران فرستادندش که آب و هوایش برای بدعت گذاران سازگارتر است».

عدالت پیوسته نیاز زنهابه رها کردن سنت های کهنه و به دور افکندن خرافات راتاکید می کند و از مردان صمیمانه می خواهد تا در راه رهایی زنان و حتی فاحشگان گامی بردارند. می نویسد که اگر یکی را برانید، دیگری بزودی جانشین وی می شود؛ چرا مردان متدین ما علاجی برای این مرض جامعه نمی یابند تا به کلی بتوان آن را ریشه کن نمود؟

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل
علاجی کن کز دلم خون نیاید

عدالت وجود اندرزنامه های زنان را بالقوه مفید می داند، چرا که زنان باید از آن بیاموزند و عبرت گیرند که «چه نکنند» بدبختانه غالباً این رسالات را بعنوان مرجع می انگارند. آثاری همچون «کلثوم ننه» که بی شک برای استهزاء زنان نوشته شده در پاره ای اوقات به دست زنان نادان، و برای درپیش گرفتن شیوه های مبتذل، مورد استفاده قرار می گیرد. حسین عدالت می گوید که زنان باید در کسب دانش بکوشند و بدانند که این را مردها برای آنها نمی توانند انجام بدهند. این شدنی نیست مگر آنکه زنان خود در تاسیس مدارس برای خویش پیشقدم

شوند. حسین عدالت آنگاه بر آن می شود تا با چاپ اعلانی در شماره شانزدهم جریده اش، قصد گشودن مدرسه دخترانه ای را به اطلاع عموم برساند. وی از انجمن ملی دعوت می کند تا در تدوین نظامنامه مدرسه مربوطه شرکت جوید و در عین حال از مردم تقاضای اعانه و طرح پیشنهاد می کند. جالب آن است که وی یکی از معدود نویسندگان است که هرگز زنان را با وصف «ضعیفه» یا «جنس لطیف» خطاب نمی کند و نیز از معدود کسانی بود که در هر شماره جریده اش یادی از زنان می کرد و به تفصیل از پی آمدهای جهل و بیسوادی آنها در زندگی آتی کودکان امروز سخن می گفت. در این مختصر مجال باز نمودن مفصل نمونه های کار او نیست؛ اما بد نیست بدانیم که حسین عدالت، فی المثل، توجه دارد که برخی از امراض عصبی کودکان ایرانی. بر اثر شیوه های زعب و وحشتی است که مادران در تربیت آنان بکار می گیرند. وی از برخی از عادات سنتی مانند «بکفیر برادر شوهر گرفتار کردن»، لباسهای تجملی و دست و پا گیر زنان، اسراف آنان در مهمان نوازی و معاشرت، و عقب افتادگی کلی آنان در نحوه زندگی انتقادات شدید و پی در پی می کرد. بدین طریق روزنامه عدالت یکی از مهم ترین منابع راجع به زندگی و عادات زنان آن دوره است.

روزنامه حبل المتین با وسعت انتشار و خوانندگان کثیرش، از مبشرین دیگر آزادی زنان بود. این روزنامه، در سوم ژوئیه ۱۹۰۵، یک رشته مقاله تحت عنوان «حقوق و آزادیهای زنان» نشر داد. موید الاسلام، سردبیر روزنامه، می نویسد: طی قرون متمادی حقوق زنان پایمال شده و خود آنان ناقص العقل و مست اراده تلقی شده اند. هر قابلیت و استعدادی که از خود بروز داده اند یا تصادف محض و یا حیل و نیرنگ قلمداد شده. عقیده بر این بوده که تعلیم دادن آنان نتیجه معکوس می دهد. زنان عملاً زندانی مردان بوده اند. می نویسد: «زنان مسیحی به کلیسای خود پناه می برند؛ زنان مائین را هم نداشته اند».

بسیاری از زنان، در حالی که رویای صبح آزادی در سر داشتند، یا جان باختند و یا خود را به کشتن دادند. هر زمان که جنگ یا غارتی پیش می آمد تجاوز به زنان از نخستین آثار آن بود. موید الاسلام استدلال خود در این زمینه را، که با عقاید ملکم خان دم سازی بسیار دارد، به صورتی آشتی ناپذیر و محکم، با اصلاحاتی به سود زنان همراه می کند. فحوای مقالات مربوط به زنان، همانند مابقی مطالب حبل المتین، مدام بر این تکیه دارد که زنان و مردان باید از خواب غفلت برخیزند و به اصلاح جامعه خویش همت گمارند.

در روزنامه های دیگر نیز اشاراتی گذرا به احوال زنان دیده می شود. جرایدی از قبیل استقلال، تربیت، ادب، حکمت و غیره نقل از جانشانی و فداکاری

زنان نقاط مختلف دنیا می کنند. و جالب تر از همه تصاویر مطبوعات فکاهی است. جریان امتیاز به خارجیان بهلول چنین ترسیم شده: «من که بیچاره و بی چیزم ولی شما می توانید دختران شایسته سرزمین ما را بپرید بین جوانان خود تقسیم کنید». یعنی اشاره به این وضع که حتی «ناموس» خلایق نیز در معرض داد و ستد است. **ملانصرالدین** تصویر نقاشی شده ای را چاپ کرد که در آن یک خانواده اروپائی و یک خانواده ایرانی در کنار هم قرار داشتند. در این تصویر اروپائی ها جدی و مصمم به نظر می رسند و ایرانی ها، باتیله بازی و مگس پرانی به تلف کردن وقت خود مشغولند.

آن هنگام که غالب جراید در افکار وطن پرستانه هم رای و نتیجتاً مبلغ اصلاح وضع زنان بودند، عناصر مرتجع (که بعدها توسط زنان آزادیخواه به ملانما موسوم شدند) در برابر این افکار هیاهو به راه انداختند. **دعوت اسلام** که به سردبیری آقامیرزا محمد امین التجار در بمبئی منتشر می شد، ضمن مقاله ای در شماره ماه ژوئیه ۱۹۰۷، مخالفت خود را صریحاً با کشف حجاب زنان اعلام کرد. **دعوت اسلام** تنها در شرایطی با تعلیم و تربیت زنان موافق است که تحت ضوابط خاص و فقط با رعایت احکام اسلامی صورت گیرد. مدارس دخترانه فقط باید توسط معلمان زن اداره شود؛ زنان مجازند فقط معدودی از مهارت ها را فرا گیرند، آنهم به این خاطر که به هنگام عسرت و احتیاج از آن سود گرفته و به خود فروشی نیفتند. **دعوت اسلام** هیچ اشاره ای به تعلیم و تربیت زنان به عنوان راه تنویر فکر و یا سرمایه ای در جهت ارتقاء وضع جامعه ندارد. ظاهراً سردبیر این جریده از درج مقاله ای در شماره دوم وطن منتشره در حیدرآباد هندی خشم آمده بوده است. نگارنده تا کنون موفق به یافتن نسخه ای از جریده مزبور نشده و تنها می تواند به حدس اشاره کند که این روزنامه ای می بوده کوتاه عمر و به زودی به محاق تعطیل کشیده شده است. در صورت صحت حدس مزبور، آقامیرزا محمد فرصت مناسبی به دست آورده تا مخالفت خود را با افکار ناشی از فرنگی مآبی و هم چنین این فکر نامعقول که مجلس می باید داشتن پیش از یک همسر را غیر قانونی اعلام کند، اظهار دارد. مطلب فوق و مطالبی از این دست در جراید آن دوره، مبین این است که برخی از پیشنهادات ترقیخواهان مربوط به حقوق زنان در مجلس طرح و مورد بحث قرار می گرفت. اما بنابه طبیعت خود بجائی نمی رسید و جراید هم توجه چندانی به آن نداشتند.^۲

بهر تقدیر صحاف باشی، نویسنده مقاله یاد شده در روزنامه وطن، ظاهراً تعبیر و تاویلی نوین از قوانین شریعت به دست داده بود تا ضمن آن آزادی بیشتری برای نسوان تامین شود. برای مثال وی مدعی شد که پیغمبر تاکید کرده که مردان و زنان در پی تحصیل علم

برآیند، حتی اگر مسافرت به چین لازم آید. دعوت اسلام در پاسخ به او با پرخاش می گوید: به چین رفتن هیچ ربطی به چادر ندارد. سپس مقاله لحنی جدید بخود می گیرد و به لفاظی معهود در دفاع از مواضع ارتجاعی می پردازد: از این گذشته معنی حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» که مورد استناد است به این معنی نیست که همه زنان و مردان مجبورند برای طلب علم به چین روند؛ بلکه برخی باید به چین روند و فرهیخته بازگردند. به عبارت دیگر مردان باید به چین رفته و پس از تحصیل علم بازگردند تا زنان خویش را تعلیم دهند. صحاف باشی متهم به این می شود تا ذهن نا فرهیخته خویش را بر آن داشته تا به تفسیر آیات پیچیده قرآن پرداخته، و بر خطا، چنین دریابد که پاره ای از تعالیم در مورد زنان، فقط به زمان پیامبر محدود بوده است. دعوت اسلام سپس می نویسد آیا کسی می تواند مدعی شود که نمازهای پنجگانه فقط محدود به زمان پیغمبر می شده؟ اگر چنین نیست، چرا می باید از قوانین مربوط به زنان چنین برداشت محدودی شود؟ چنین پیدا است که نویسنده خیال دارد از ارزشهای اسلام، بهر قیمتی که شده، حراست کند.

از نظر این روزنامه، در واقع تمام این جار و جنجالها بر سر زنان، توطئه ای است که فرنگی مآبان ساخته و پرداخته اند (باید توجه داشت که همین روزنامه بعدا خود راهم فکر شیخ فضل اله نوری کرد). می نویسد هنگامی که کشوری در جهان رو به ترقی می رود آداب و رسوم او، هر چند هم که یادگار بت پرستان و مشرکین باشد، باز هم مورد تقلید قرار می گیرد. فی المثل هر مرد معقولی درک می کند که شیوه لباس پوشیدن زنان اروپائی با دامن و دنباله دراز آن، فقط منجر به حمل کثافات معابر به درون خانه ها می شود و از این رو لغو و بی معنی است. بهر تقدیر باید جلوه همین کار لغو را، که به شدت مورد توجه فرنگی مآبان سهل اندیش است، گرفت. در همین زمینه پیش از شیوع مسئله طلاق میان اروپائیان، فرنگی مآبان، خود را آنقدر دایه مهربانتر از مادر می دانند که آداب طلاق را به باد انتقاد می گیرند. مع الوصف اروپائیان ناگهان قوانین طلاق اسلام را مدنظر قرار می دهند و پرستندگان غرب سکوت پیشه می کنند. از آنجا که در حال حاضر تعدد زوجات در اروپا پذیرفته نیست، سست اندیشان جامعه مامخالف آند. ما از این گونه افراد می خواهیم تا در انتظار آن باشند که اروپائیان بفکر گرفتن زنان متعدد بیفتند و این سست مایگان سکوت پیشه کنند.

در شماره اکتبر نشریه معارف، به سال ۱۹۰۷، مقاله ای است درباره افتتاح مدرسه توسل در قزوین که زیر عنوان «اخبار داخله» آمده است. چنین پیدا است که شخصی به نام آقامیرزا حسن شیخ الاسلام، بخاطر احداث مدرسه جدیدی، به خشم آمده باشد. از نظر او مخارج احداث این مدرسه می توانست صرف «طلبه

های» او شود. شخصی از قول وی نقل کرده بود که گفته است: «امروز جمعی از زنهای رامی گمارم مدرسه را خراب بنمایند و اجزاء مدرسه را از شهر تبعید کنند». (معارف شماره ۱۸، ۵۴ رمضان ۱۳۲۵) چند روز بعد، در عمل چنین اتفاقی افتاد. بالاچار مدرسه را برای یک روز بستند و نویسنده مقاله که گمنام ماندن را ترجیح داده بود، مجبور به استمداد از خوانندگان نشریه شد. این و چند قضیه دیگر نشان می دهد که با توجه به تاثیر زنان بر عرصه روابط سیاسی خارج از خانه، این امکان وجود داشت تا عوامل ضد مشروطه و ارتجاعی هرازگاهی از زنان بهره گیری سیاسی کنند (فی المثل حادثه همدان را باید به یاد آورد که به گروهی از زنان پول دادند تا از ورود وکیل مجلس به بازار شهر جلوگیری کنند و او را به باد لعن و نفرین گیرند). معذالک چنین حوادثی شیوع چندانی نداشت. غالب جراید آزاد نه تنها از حقوق زنان (گرچه باشعور و شوق متفاوت) سخن گفتند بلکه حتی از نقش ارزنده آنها در مبارزه ملی بسیار چیزها نوشتند. از این رو مطبوعات رامی توان عامل مهمی در ارزیابی نظریات گوناگون در میان روحانیون مشروطه خواه (همچون طباطبائی و آقاسید جمال الدین [واعظ]) و روحانیون مرتجعی همانند شیخ فضل اله نوری دانست.

اینک که به طرز تفکر ارباب جراید و نظریات آنان درباره زنان نگریم، بد نیست بینیم فعالیت ها و مشارکت واقعی زنان در حوادث انقلاب مشروطه چه کیفیتی داشته است.

بیات فلیپ، در یکی از معدود مقالاتی که درباره نقش زنان ایران بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ نگاشته شده، می گوید که: «غالب منابع ایرانی در ارزیابی تفاهم آمیز فعالیت های زنان غافل مانده اند». شاید واقع بینانه تر است که گفته شود آن هنگام که منابع تاریخی تصویر نا کاملی از نقش زنان در مشروطه می دهد، گزارشهای جراید در این باب دو جنبه دارد. به این معنی که گزارشهای اوایل انقلاب با گزارشهای بعد از ۱۹۰۹ متفاوت است.

در اوایل انقلاب نقش زنان بیشتر معطوف به پشتیبانی از آن بود. زنان، غالب اوقات، مجری دستورات علما بودند؛ همسران خود را تشویق به ادامه مبارزات انقلابی، و خود در حمایت از آنان راهپیمائی می کردند؛ به سازماندهی خود در انجمن های مختلفی میپرداختند؛ به متخصصین کمک مالی میکردند؛ در متن سخنرانیهای رامی نوشتند که بعضی شان به صدای بلند، در مساجد و برای مردان، خوانده می شد؛ در اجتماعات، زنان مجاز بودند از پس پرده به سخنرانی مردان گوش دهند؛ حتی به جراید نامه می نوشتند و همبستگی خود با نهضت مشروطه را اعلام می کردند. زنی، شعری مطول در ستایش مشروطیت سرود. روزنامه عدالت در شمار

۲۷ خود خبر از حادثه ذیل می دهد:

«جناب آقا سید جمال الدین به درجه ای اهالی رابه هیجان آورده که روزی در بین صحبت از وضع پریشانی و ذلت ملت ذکر نموده و گفته: که اساس وقوام مشروطیت بی پول نمی شود باید هر کس بقدر همت خود در این راه بذل مالی نماید. یک مرتبه هیاهوئی از طرف نسوان که حاضر بودند برخاسته زنان فقیره گوشواره خود رابه دست گرفته و برای اعانه در این راه مقدس عرضه داشته اند. و یکی از مخدرات نیز جناب آقا را مخاطب داشته و گفته: که من دوتا پیری دارم هر یکی روزی دو قران مزد میگیرند بعد از این به دوهزار قناعت کرده و دو قران دیگرش را بهر محلی که معین فرمایند بطور یومیه تقدیم می نمایم». (عدالت شماره ۲۷، صفحه ۲، ۲۹ شوال ۱۳۲۴)

وقتی که بالاخره در ۱۹۰۵، مشروطه تحقق یافت از آن همه مشارکت و همدلی زنان کمتر ذکری درجراید به میان آمد. روزنامه ها مقالات مفصل و اساسی خود رابه قانون انتخابات، مصوب سپتامبر ۱۹۰۶ اختصاص دادند. بنابر آن قانون، زنان از حق رای مطلقا محروم بودند. این قانون، که خود به اندازه کافی گویاست چنین است: «کسانی که کلا حق رای ندارند: ۱- زنها ۲- افراد خارج از رشد و آنبایی که احتیاج به قیم شرعی دارند ۳- خارجی ۴- اشخاص زیر ۲۵ سال ۵- مفسدین ۶- افراد ورشکست که بی گناه بودن خود را ثابت نکرده اند ۷- قاتلین، دزدها و مجرمین...» (از قربیت، ۱۵ شعبان ۱۳۲۴، شماره ۴۱۳)

از آن زمان به بعد، تغییری در وجه نظر علمای ترقیخواه و مشروطه خواهان قابل ردگیری است؛ این تغییر را می توان از مطالعه جراید در یافت چون از بعضی مطالب در مورد زنان دیگر سخنی گفته نمی شد. حتی خود زنان نیز رفتاری متفاوت در پیش گرفتند. کوشش های آنها، از این به بعد، گرچه همگام با مشروطه خواهان است، لزوما آن نیست که قبلا بوده. گویی پی برده بودند که «زن» بودنشان، دانش آموزیشان و کشف حجابشان هیچگاه خواستهایی نبوده که، در نظر مردان هم سنگرشان، معقول جلوه کرده باشد. حامیان آنها، در میان نام آوران جهان مطبوعات، آنقدر کم بودند که عملا هیچ کار موثری رانمی توانستند از پیش ببرند. ارباب مطبوعات مترقی با حسن نیت تمام از مبارزات زنان پشتیبانی کرده بودند، بی آنکه حقوق و احتیاجات مستقل آنها را به رسمیت شناخته بوده باشند. بدون شک ایجاد سریع تعداد کثیری مدرسه دخترانه گامی به جلو محسوب می شد؛ اما آنچه که در این مدارس تدریس می شد و اینکه زنان تا چه حد مربیان «نسل جدیدی از ملیون» هستند، چیزی نبود که بروفق مراد آنها باشد.

به عنوان نمونه ای از سهل انگاری ارباب جراید، میتوان از حادثه ۱۰

ژانویه ۱۹۰۶ یاد کرد. در آن روز هنگامی که کالسکه شاه در حال عبور به سوی منزل یکی از اعیان بود، انبوهی از زنانی که در خیابانها راهپیمائی می کردند، به سوی او هجوم بردند. کالسکه محاصره و مجبور به ایستادن شد. زنان فریاد می زدند که فقط علما را رهبر خود می دانند و خواستار پایان دادن به تبعید آنها و بازگرداندنشان به تهران بودند. سپس یکی از آنها عریضه ای بدین مضمون به شاه داد: «وای از آن روزی که تاج سلطنت را از سرتان و عصای فرمانروائی را از دستتان بگیرند!» شرح حادثه فوق را کسروی و ناظم الاسلام کرمانی داده اند. ناظم الاسلام می گوید که ناآرامی واقع و بازار برای یک روز بسته شد.

در یکی از شلوغ ترین خیابانهای تهران، وسط روز روشن، زنان در حال راهپیمائی و برگرفتن چادر از سر خود شعار می دادند: «پاینده باد مشروطه! پاینده باد آزادی! مشروطه به ما آزادی داده است. ما باید خودمان را از بند مذهب آزاد کنیم تا آن طور که می خواهیم زندگی کنیم». افکار عامه چنان بر علیه آنها برانگیخته شد که حتی مشروطه خواهان نیز مصلحت را در انکار هر گونه همبستگی با این زنان «بدنام» دیدند. آنها بنا آسودگی خاطر، گناه این «حادثه زشت» را به گردن مرتجعینی انداختند که به «فاحشگان» پول داده بودند تا انقلاب را در نظر مردم، بی اعتبار سازند. بیش و کم در همان ایام بود که سید حسین عدالت مجبور شد روزنامه اش را در تبریز تعطیل کرده، خود به تهران مهاجرت کند.

گرچه مورخین وجود انجمن های سری زنان را مدلل کرده اند، جزایر هرگز به درج اخبار مربوط به این انجمن ها نپرداختند. اکنون دانسته است که در تهران دهها انجمن سری زنان فعالیت می کردند و همگی تحت اداره یک سازمان متمرکز اداره می شد. این انجمن ها به حمایت از مردان رهبر جنبش ادامه می دادند و به میهن پرستی و از خود گذشتگی معروف بودند. زمانی که مجلس تصمیم به احداث بانک ملی، بدون استقراض از دول خارجی، گرفت زنان با شوق فراوان مقادیر زیادی پول تدارک دیدند و حتی جواهرات خود را اهدا کردند. در مورد این مشارکت سازمان یافته نیز، که به ظن قوی انجمن ها در آن نقش داشتند، جزایر هیچگونه اقدام جدی، در درج خبر و گزارش، صورت ندادند.

در سوم دسامبر ۱۹۰۶، یک زن قزوینی به حبیل المتین می نویسد: اینکه مشروطه مانع احقاق حق زنان شد را توضیح دهید؛ و می افزاید: زنان تظاهرات به راه نینداختند که حقشان پایمال شود — به تاریخ بنگرید و ملکه و یکتوریا، کلوپاترا و سمیرامیس را ببینید؛ زنان برای بقای ملت و خانواده رکن اساسی اند و به همین خاطر کسب دانش ضرورت تام برایشان دارد. در آوریل ۱۹۰۷، جهان اسلام، فصلنامه ای که به دست میسیونرهای مسیحی در پاریس نشر می

شد، نوشت: «جنبش آزادیخواهی در ایران هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند آنچه برای زنان مصر و ترکیه حاصل شده را حاصل کند». واقعیت این است که، از آن زمان به بعد، اطلاعات مادر باره زنان، تا حد زیادی در گرو و مرهون اخبار پراکنده ای است که جراید خارجی و نشریات میسیونرهای مذهبی بدست داده اند. به گزارش آنها در ایران «انجمن نسوان» تشکیل شده است. هر جمعه زنان گرد می آیند تا درباره مشکلات اجتماعی و سیاسی خود بحث کنند «به این امید که وضع [نابسامان] مادی و معنوی خود را بهبود بخشند». رئیس انجمن خواستار اتحاد، حضور مستمر و رعایت دقیق مقررات شده است. وی تاکید کرده که زنان می باید ترقی مملکت را وجهه همت خود قرار دهند و برای کمک به توسعه اقتصاد، فقط منسوجات ساخت کشور را مصرف کنند. نشریه میسیونری با توجه تمام هرگونه خبر در باب فعالیت های زنان ایران را درج و نسبت به اقدامات متهورانه و آقا بالا سر ستیزانه آنها، که ظاهر ادراطراف و اکناف مملکت صورت می گرفت، توجه فراوان مبذول می داشت. غریبها، بخصوص از طرف شدن این به اصطلاح «ضعیفه ها» با مجلس ایران، تحت تاثیر قرار گرفته بودند.

سیصد زن (که برخی زیر چادرشان طپانچه پنهان داشتند) به سوی ساختمان مجلس روانه و خواهان گفتگو با رئیس آن شدند. وقتی که تعدادی از وکلا به دیدارشان آمدند، زنان چادرهایشان را بکناری انداختند و طپانچه کشان تهدید کردند که در صورت تسامح نمایندگان نسبت به آزادی و شرف ملت، شوهران و فرزندان و خودشان را خواهند کشت.

اما تنها چیزی که، از آنچه گذشت، در جراید فارسی منعکس شد انتشار سخنرانی اولیه ای بود که به اقدام فوق الذکر انجامید. این سخنرانی را دختر مرحوم آقا شیخ هادی، در جلسه انجمن نسوان، ایراد کرده بود. وی در این سخنرانی، ضمن تشجیع زنان به کمک در جلوگیری از نزاع یک ملت، می پرسد چرا درباره نیروهای نظامی بیگانه در خیابانهای شهر از نمایندگان ملت بازخواست نمی شود؟ چرا، علیرغم تصویب مجلس و تشریک مساعی و ثبت نام مردم ولایات، قرضه ملی به جریان نمی افتد؟ چرا اصلاحات به تعویق افتاده و هرگونه برنامه دچار سکون شده؟ چرا به افراد اجازه داده می شود بدون مجوز سلاح حمل کنند و بدین وسیله به نیروهای بیگانه اجازه داده می شود که به بهانه استقرار نظم مبالغه گزاف از ثروت مملکت را صرف مخارج نالازم کنند.

بصیرت نهفته در این سخنان به ما امکان می دهد بر جنبه دیگری از قضیه، که وسیفا مورد بی مهری جراید قرار گرفت، انگشت گذاریم. در شرایطی که تجلیل و تکریم بسیاری از مردان مبارز و قهرمان مشروطیت عمومیت داشت، زنانی که

قاعدتاً دوش به دوش آنها مجاهدت کرده بودند بی نام و بی چهره باقی می‌ماندند. ذکر نمونه ای کوچک، گویای منظور ماست: صدیقه دولت آبادی — کسی که بعدها سردبیر زبان زنان شد مشروطه خواهی فعال بود. در نیمه دوم دوران انقلاب، وی از ارکان اصلی «شرکت خواتین اصفهان» بود. از شرایط عضویت در این شرکت آن بود که زنان متقاضی ملزم بودند قسم یاد کنند که دختران خود را در نه سالگی شوهر نخواهند داد، از استعمال مواد و وسائل آرایشی خودداری خواهند کرد؛ و لباسهای خود را فقط با پارچه های ساخت وطن خواهند دوخت.

محترم خانم اسکندری شخصیت برجسته دیگری در میان زنان صدر جنبش حقوق زن بود. «انجمن نسوان وطنخواه» را او بنیاد گذاشت و خود از روزنامه نگاران نشریه این انجمن شد. پدرش که از مؤسسين «انجمن آدمیت» بود، روزی بایکی دیگر از اعضای این انجمن مباحثه می کردند. محترم خانم نیز حضور داشت و مبحث پراهمیت ذیل را مطرح کرد: «بعد از پیروزی انقلاب برای احقاق حقوق زنان چه در نظر خواهید گرفت؟».

میرزا طاهر، دوست پدر محترم خانم و مخاطب او پاسخ داده بود: که «از حالا باید فکری برای چادر به سر کردن شما که پنداست به رشد رسیده اید بکنیم». محترم خانم، برافروخته و به لحنی بی پروا و طعنه آمیز، گفت: «پس از همین حالا بدانید کسی که با طرز فکر دوران پادشاه و زوزک می اندیشد هرگز در انقلاب موفق نمی شود». این سخن گستاخانه در حضور پدر و در جواب آزاده مردی که مورد تکریم همگان بود چنان موثر می افتد که عتاب پدر را بر او نادیده می انگارند و خود میرزا طاهر می گوید: «چه خوب شد که شوخی من و اعتراض دختر عزیز ما بحثی جدی به میان آورد». و بعد خطاب به محترم خانم می گوید: «حق به جانب تست تیمی از ملت ایران زانمی توان درنتایج انقلاب سهیم ندانست و حقوق آنها را بازنگرفت».^۲ محترم خانم یکی از فعالترین زنان عصر خویش بود. «انجمن خواتین وطنخواه» تنها با محترم خانم هویت نمی یافت. در میان اعضاء این انجمن، کسانی چون صدیقه دولت آبادی، منصوره افشار، فخر عظماء ارغون و بانو صفیه اسکندری که بیشتر به شازده ملوک شهرت داشت، نیز بودند. در هیچ یک از جراید فارسی زبان به هیچ یک از زنان مذکور کوچکترین توجهی معطوف نشده. در ماه سپتامبر ۱۹۰۸ قایمزلندن جوابیه سرادواردگری به تلگراف «کمیته زنان ایرانی» را منتشر کرد. در این تلگراف، زنان ایرانی از گری درخواست کرده بودند که از زنان ایرانی در مبارزه شان بر علیه دخالت روس در امور ایران پشتیبانی کند. همان روزنامه در یکی از شماره های ماه دسامبر سال ۱۹۱۱ خود متن تلگراف دیگری را چاپ کرد که «انجمن نسوان» به کمیته زنان سا فر ا جت لندن فرستاده بود: «دولت

روسیه به ما اولتیماتوم داده و می خواهد استقلال خودمان را تسلیم او کنیم. گوش مردان اروپائی به فریاد مابدهکار نبوده است؛ آیا شما زنهای اروپائی هم نمی توانید کاری بکنید؟». بدبختانه زنان سافراجت اروپائی هم کاری جز اذعان به عجز خود نکردند.^۴

پس از کودتای سال ۱۹۰۸ (کودتای محمدعلیشاه و آغاز استبداد صغیر)، زنان نه تنها مشارکت با مردان در مبارزه را افزایش دادند، بلکه خبر از تظاهرات خیابانی آنها در دست است. در تبریز، زنان در لباس سربازان جنگیدند و کشته شدند؛ نمایندگان مجلس را در خانه های خود پناه دادند و در اختفای مبارزین مشروطه خواه فعالانه شرکت کردند. باز، خبر مربوط به این کوشش ها رابیشتر می توان در اسناد تاریخی جست تا در لابلای جراید. من حیث المجموع هرگاه که اقدامات زنان معطوف به اتخاذ تصمیم مستقل از طرف آنان می شد، جراید همدردی چندانی با آن نداشتند. مثلاً بافرونی گرفتن ترورهای سیاسی، اسناد تاریخی مبین آن است که حداقل یک مورد از این ترورها، به شرح ذیل، توسط یک زن انجام گرفت: زمان کوتاهی پیش از به توپ بستن مجلس، در حالیکه نیروهای قزاق خیابانهای شهر را در اشغال خود داشتند، دست علمای مرتجع باز گذاشته شده بود تا تمامیت نهضت مشروطه را بی آبرو کنند. در میدان توپخانه، در مرکز شهر، یک روحانی برای جمعیت سخنرانی می کرد «که ناگهان از میان جمعیت زنان زنی بلند شد طپانچه ای از زیر چادر درآورد و آخوند را هدف تیر قرار داد». وی بلافاصله دستگیر و در همانجا به قتل رسید. چنین واقعه ای، انعکاسی در جراید نداشت، در حالیکه قضیه نسبتاً کم اهمیت زن سالار حشمت مورد توجه فراوان قرار گرفت. روزنامه استقلال تبریز در سال ۱۹۰۷ می نویسد هنگامی که سالار حشمت توسط کمیته انقلابی به قتل رسید کنسول روس در تبریز بلافاصله حمایت دولت متبوع خود را از بیوه وی اعلام کرد. بیوه مورد اشاره، از آنجا که این حمایت را رد کرده بود، از طرف جراید لقب شیرزن گرفت؛ وی ترجیح داده بود که مردان کشور خودش از او حمایت کنند. ایران نو و ناظم الاسلام کرمانی گزارش از حادثه مشابهی در سپتامبر ۱۹۰۹ می دهند. واضح است که رهبران ملی از مردم می خواستند که تحت «حمایت» خارجی، بی توجه به نوع آن، نروند.

تا این زمان زنان در مسیر جنبش مستقل خود به خوبی گام برمی داشتند. زنان، با جلب حمایت نسبی بعضی از نهادهای لیبرال و دمکرات از قبیل روزنامه ایران نو (که به عنوان یکی از بهترین روزنامه های نیمه دوم دوران مشروطیت توصیف شده)، مبادرت به ایجاد مراکز اطلاعات، با قصد کمک به زنان همه طبقات، کردند. اولین روزنامه ای که به دست زنان و برای زنان نشر شد، به همت یکی از

انجمن های سری زنان بود. خانم کحال سردبیر آن بود. مجله شکوفه (که در سال ۱۹۱۳ منتشر می شد) بخش اصلی مطالب خود را به انعکاس مسائل زنان اختصاص داد و بدین وسیله بذریع آن چیزی را که شاید بتوان بدان نام «نهضت زنان» داد افشاند.

معذالک در سال ۱۹۱۹ بود که با تأسیس زبان زنان، به همت صدیقه دولت آبادی، جهان زنان روزنامه نگار ایرانی به اعتبار واقعی خود دست یافت. از همین دوران بود که مقالات مربوط به زنان حوزه خانه داری و بچه داری را پشت سرگذازد و طرح امور جاری در داخل و خارج کشور سهم اصلی یافت. حقیقت این است که روزنامه دولت آبادی ندای قدرتمندی بود بر علیه موافقت نامه روس و انگلیس. بهر تقدیر حتی تا سال ۱۹۱۰، میسیونرهایی که در جراید غربی نوشته هایشان چاپ می شد خبر از ظهور پدیده ای نو در ایران می دادند، پدیده ای که آنها «زن امروزی ایران» می نامیدندش. حداقل سه نویسنده مختلف از سه نقطه مختلف جهان متفق القولند که در زندگی زنان ایرانی تغییرات فاحشی در حال وقوع است. خانم رهیا در نشریه کار زنان می نویسد:

«زنان، خود، در حال به پا خاستن هستند؛ و این به خودی خود بارزترین مشخصه پیشرفت است. یکی از قرائن این پیشرفت، در خلال سالهای اخیر، تغییر در لباس پوشیدن آنهاست... در عین حال تغییرات را فقط نمی توان به آثار ظاهری منحصر دید. عادات هم به اندازه سرو وضع ظاهر، سریعاً تغییر می کنند. افکار نو، خود می نمایاند. اکنون در میان زنان ایرانی، شوقی وافر برای تحصیلات و زندگی معنی دارتری وجود دارد. اعتقاد آنها راسخ و امیدشان فراوان است. معذالک آنها نمی دانند که قادر به خواندن بودن، لزوماً و همواره چاره درد نیست. زنی ثروتمند که می تواند، تاحدی، ترکی عثمانی بخواند می گوید بیشتر وقتش صرف سرو کله زدن با لغات نامانوس است. لغاتی که در داستانهای نوشته شده به زبان ترکی عثمانی فراوان و نتیجه ترجمه آثار فرانسوی به این زبان است. وی چنین کاری را کسالت آور و ملال انگیز می داند.»

«اندیشه های نو، پایه درون اندرونی ها گذارده». این چیزی است که یک زن میسیونر از تهران نوشته. وی خبر از تحولات قابل توجه در طرز پوشاک زنان می دهد و از اشکال راحت تر زندگی. اکنون کفشهای تخت صاف و مزاحم، جای خود را به کفشهای راحت داده. «شش هفت ماه پیش زنی جوان و منور الفکر پوششی ابداع کرده که جای چادر و روبنده را گرفته». خانم ستا کینگ می گوید که زن امروزی ایران، در پذیراییهای کمتر به این وسواس می افتد که مجلس میهمانی را به انواع آشامیدنیها و خوراکیهای رنگارنگ بیاراید، کمتر اصرار دارد که با «این رامیل کنید

و آن رانوش جان بفرماید» گفتن هایش جان میهمانان را به لب رساند؛ اکنون کمتر می توان در هر گوشه و کنار زنی خدمتکار دید و در دختران میل بیشتری مشاهده می شود که چای و شیرینی راحتاً بآدمت خود تعارف کنند. زنان میزبان، این روزها کمتر، با کوچک نمایی می گویند: «ما زنان ایرانی هیچ ارزشی نداریم». زنان از اینکه در زمان کودکی شان مدرسه ای در کار نبوده افسوس می خورند و از روزگاری سخن می گویند که نمی توانستند، مثل دختران چهارده ساله محصل امروز، به کسب علم بپردازند. مادران امروز به دخترانشان می بالند و تصدیق دارند که سرزمینشان به مادرائی فهیم نیازمند است. حتی پدرها و برادرهای امروز به تحصیل دخترها و خواهرهای خود توجه نشان می دهند و مباحثات می کنند. در دبستانهای امروز حساب (چهار عمل اصلی)، جغرافیا، تاریخ، فیزیک و ریاضی و اخلاق تدریس می شود. زبان فارسی، نسبت به زبان عربی، مورد عطف و پیشتری است. تمام مدارس دخترانه توسط افرادی اداره می شود که اجازه نامه مخصوص دارند و منظمأ توسط بازرسان مربوطه سرکشی می شود. گرچه، در حیطه تحصیلات دختران، هنوز تأکید بر کسب اطلاعات است تا شکوفایی استعداد، معذالک دختران در کار خود سخت کوشی و اشتیاق به خرج می دهند. زنان شوهردار به مدارس پذیرفته می شوند و غالبشان به موسساتی وابسته اند که فعالیتهای بشردوستانه دارند. آگاهی اجتماعی زنان امروز، نسبت به گذشته، به مراتب وسیع تر است و به همین خاطر استفاده از منسوجات ساخت داخل شایع تر شده و نتیجتاً صنایع بومی مورد تشویق قرار می گیرند. حتی تعدادی دختر برای آموزش خدمات بهداشتی، به خارج فرستاده شده اند. در سال ۱۹۱۵، جلسه پشت جلسه بود تا در باب وضع بحرانی ازدواج زودرس دختران و همچنین شرایط مناسب تر تحصیل آنها بحث شود. این جلسات، گاه به دلیل طبیعت خود پی ثمر بود و فراموش می شد و گاه عوامل بیرونی همچون اپیدمی و یا وضع اقتصادی کشور و ادارشان می کرد که طرح های خود را رها کنند؛ به کرات و مراتب علمای کهنه پرست یا این طرحها در افتادند. با وجود همه اینها، اربابه ای به حرکت افتاده بود که گرچه زیگزاگ گاه تند و گاه کند می رفت، از حرکت بازداشتن و یا برگرداندنش غیر ممکن بود.

یادداشتها

۱- در ادبیات این دوره تا یکید فراوان برقرائنی همچون «صفات مردانه» و «صفات زنانه» رفته است. این ادبیات زن را متصف به داشتن صفاتی کرده که در مجموع اساس هستی و سرشت خاطبی بشر بشمار می رود. و راجی، بی وفایی، نزدلی، طمع، حسادت و تنگ نظری بخشی از خصوصیات مستتر در طبیعت زن است.

۲- به سال ۱۹۱۱ یک نماینده مجلس، حقوق و مسائل زنان را در آنجا طرح کرد. قایم‌زندان تنها منبع دردسترس در باب این واقعه تاریخی است. در شماره یازدهم اوت این روزنامه، به سال ۱۹۱۱، مطلب ذیل به چاپ رسید: «مجلس ایران به طرح مسئله حق رای برای زنان پرداخته و یکی از نمایندگان از آن دفاع کرده است. این وکیل کسی جز حاج وکیل الرعایا نماینده همدان نبود که روز سوم اوت با دفاع تمام و کمال از حقوق زنان، مجلس را به حیرت انداخت. قضیه هنگامی مطرح شد که مجلس، به آرامی، مشغول بحث بر سر انتخابات پائیز آینده بود؛ یکی از نکات بحث محرومیت زنان از حق انتخاب کردن بود. حاج وکیل الرعایا با این نکته مخالفت کرد. ظاهراً مجادله بر سر چنین موضوعی، که مثل روز روشن می نمود، بی هنگام تلقی شد. اما وکیل الرعایا پشت تریبون رفت و به صراحت اظهار داشت که زنان انسانند و حقوق حقه خود را دارند و بایسته است که حق رای نیز داشته باشند. چنین اظهاراتی مجلس را به لرزه انداخته آن زمان حاج وکیل الرعایا سیاستمداری جدی شناخته شده بود و اکنون مجلس داشت در بهت و حیرت به سخنان باورنکردنی وی گوش میداد و نمی دانست که حاج وکیل الرعایا شوخیش گرفته یا جدی است. سخنران از یکی از علمای حاضر در مجلس درخواست پشتیبانی کرد. اما درخواستش بی جواب ماند. مجتهدی که سخنان حاج وکیل الرعایا تحریکش کرده بود از جا برخاست و صریحاً گفت که در سراسر عمرش هرگز گوش خود را به چنین اظهارات کفرآلودی نیالوده بوده است. سپس متشنج و برافروخته گفت که نه برای زنان حقوقی قائل است و نه در آنها صیغه های انسانی می بیند».

(از مقاله منگل بیات فلیپ، «زن و انقلاب در ایران: ۱۹۱۱-۱۹۰۵»)

۳- نقل از کارنامه زنان مشهور ایران، قویمی.

۴- «باتاسف باید بگوئیم که ما قبادر نیستیم دولت انگلیس را وادار کنیم که حتی به زنان هموطنش، یعنی ما هم، آزادی دهد. مانیز، مثل شما، در نفوذ پر سیاستمداران کشور خود عاجزیم». مطالعه جامع نشریات طرفدار زن در انگلیس بین سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۵ (یعنی نشریه های Suffragette و Womanhood) نشان میدهد که هیچ گزارشگری درباره وضع زنان ایرانی در آنها نیست. این نشریات چند مطلب در باب زنان هند و دیگر مستعمرات بریتانیا دارند؛ اما وضع کشورهای نیمه مستعمره از قبیل ایران بسیار مرود غفلت بوده است.

برگزیده ای از مآخذ

جراید فارسی:

حبل المتین، ۱۹۰۸-۱۹۰۵

عدالت، ۱۹۰۷-۱۹۰۶

قانون، شماره های ۱ الی ۴۱

ایران نو، ۱۹۱۱-۱۹۰۹

جراید انگلیسی:

Womanhood, 1899 - 1907
Suffragette, 1912 - 1915

مجموعه های پراکنده ادوارد براون به حدود صد عنوان مختلف روزنامه می رسد که مربوط به ادوار مختلف زمان مورد پژوهش است.

کتابهای فارسی:

تاریخ مشروطه ایران: احمد کسروی

آثار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در اسناد منتشر نشده دوران قاجاریه، همانا طوق و فریدون آدمیت

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی

تاریخ جراید و مجلات ایران، محمد صدر هاشمی

کارنامه زنان مشهور ایران، فخری قویمی

کتابهای انگلیسی:

Edward Brown, Press and Poetry of Iran,
Cambridge University Press,
1914.

Edward Brown, The Persian Revolution, 1905-1909, CUP, 1910.

Morgan Shuster, The Strangling of Persia,
Century Co., 1920.

Eustache de Lorey & Eveleigh Nash, Queer Things About Persia, London,
1907.

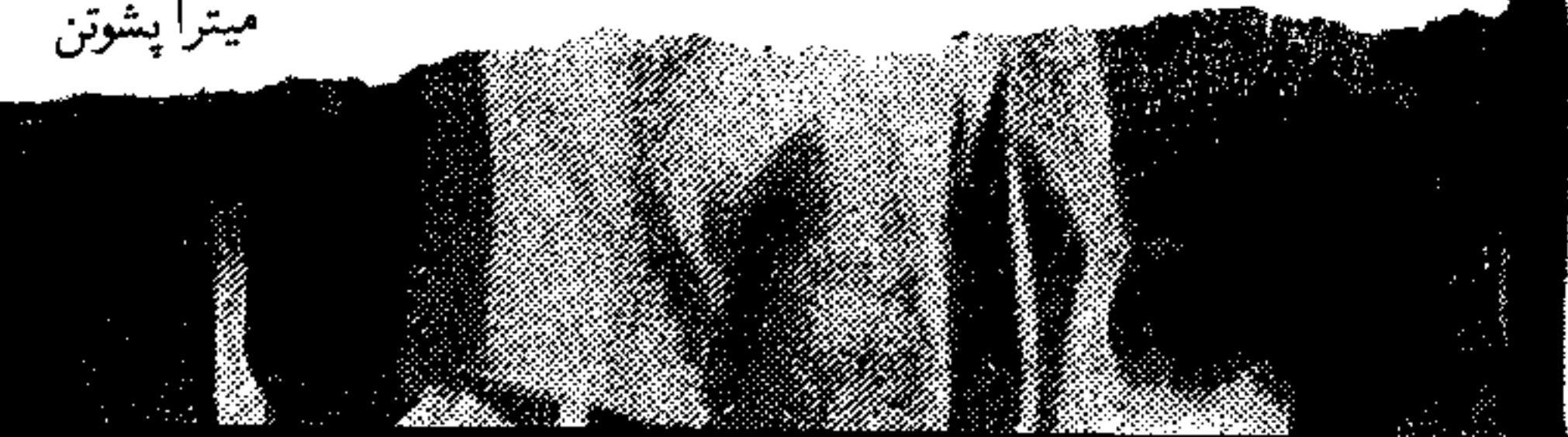
Mangol Bayat Phillip, "Women and Revolution in Iran: 1905-1911," in Women in the Muslim World,
Ed. by L. Beck & N. Keddie,
Harvard University Press,
1978.

Hamid Molana, "Journalism in Iran," unpublished Dissertation,
Northwestern University, 1963.



جنبش سافرجت زنان انگلیس

میترا پشتون



تاریخ برده داری همانا تاریخ برده داران است جز آنکه طغیان بردگان. زنان اما بردگان تاریخ اند؛ انگاره تاریخ محرومیت و محروم از تاریخ خویش. اگرچه این زنجیره محرومیت در سده اخیر در جوامع معدودی، گسسته شده، امروز کماکان زنجیر زنگار خورده خود را، زنان در جوامعی چون ایران، برگردیده می کشند و در چارچوب تطور خاص جامعه خود، تاریخ از ایشان دریغ میشود. بردگی در قرن نوزدهم، حسیض سیادت نژاد برتر است بر قاره سیاهان و انعکاس ضرورت های تکوین تولید کشاورزی در قاره نو؛ اما محرومیت زن در عصر حاضر، چنان در تار و پود جوامع به بند کشته زن بافته شده، که نه تنها ناهمزمانی تاریخی آن قابل مشاهده نیست بلکه چشم انداز هرگونه تحول اجتماعی و اقتصادی، در نبود جنبش مستقل زنان، نیز گامی در رهائی شان نخواهد بود. الگو و طوق محرومیت زنان مختص به رنگ و نژاد خاصی نیست؛ و این چنین، محرومیت از تاریخ برای زنان، محرومیت از یکدیگر، محرومیت از تجارب و ثمرات تلاشها و جنبش های زنان در جوامع دیگر است. نوشته زیر بررسی کوتاهی است در دو قسمت از جنبش سافرجت ها در انگلستان نیمه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم. این جنبش را آغاز تلاش همگانی زنان برای کسب حقوق سیاسی و ملیعه تاریخ زن میتوان دانست. اروپای دوران روشنگری البته چندین متفکر زن را بخود دیده بود که در باب آزادی و برابری زن نوشته بودند (از آن جمله مری ولستن کرافت)، آوای برابری خواهی اینان اما، تنها کجاوه هایی بود که شب را به سرزمین صبح کوچ میدادند. طلایه های تک رو که در نبود حرکت های کلی در جامعه، پی آمدی ملموس در تکوین جنبش زنان نداشتند. سافرجت ها اما زمانی به صحنه می آیند که جنبش های ضد بردگی و جنبش چارتیست ها بوقوع پیوسته و اتحادیه های کارگری نصبح گرفته بودند. در عصر و یکتوریا زنان از ابتدائی ترین حقوق شهروندی محروم بودند. در این مقطع، در قلمرو آموزش، مالکیت و طلاق، زنان به ثمره کوشش های خود در طول قرون، حقوق محدودی را کسب کردند. سافرجت ها توانستند زنان را برای اولین بار حول خواست حق رای بسیج کنند. گرچه برای یافتن نقطه شروع این جنبش میتوان تا قرن نوزدهم به عقب رفت، اما تنها در اوایل قرن حاضر است که خواست آنان با اقبال عمومی مواجه میشود. در ابتدا، ابعاد فعالیت سافرجت ها به برگزاری گردهم آئی و تقدیم عریضه به مجلس خلاصه میشد، لیکن این نوع فعالیت ها حاصل چندانی نداشت و این امر سافرجت ها را به لزوم اتخاذ تاکتیک های غیر مسالمت آمیز واقف کرد.

سرکوب جنبش های اعتراضی امرنادرى نبود، اما پلیس در سرکوب و ممانعت از حرکت سافرجت ها کوشش خاصی بکار می بست. «جمعه سیاه» (۱۸ نوامبر ۱۹۱۰)، اوج سرکوب و درعین حال توان مبارزه جوشی زنان در این راه رانشان داد. این واقعه به غیر از مجروحین فراوان، گستردگی عملیات تهاجمی رانیز به همراه داشت. اموال عمومی (و سپس خصوصی) با رعایت اصل عدم آسیب جانی به آتش کشیده میشد، شیشه ها به گذر سنگ خرد میشد، صندوق های پستی سوخته، سیم های تلگراف پاره و خانه دولتمندان بمب گذاری میشد. از خود گذشتگی، شجاعت و صلابت زنان برای استیفای حقوق شان در مقابل امواج سختی ها، تعصبات خاص اوایل قرن و عکس العمل منفی جامعه در مواجهه با عملیاتی از این دست، به محک زده میشود. در این کشاکش، جنگ جهانی اول آغاز میشود و زنان با نقش مهمی که در پشت جبهه به عهده میگیرند، با کار در کارخانه ها و اصولاً با ایفای نقشی غیر خانگی، عینیت حضور خود را به منزله نیمی از جامعه تثبیت می کنند. در سال ۱۹۱۸، حق رای بطور محدود و در سال ۱۹۲۸ حق رای عمومی برای زنان بالای ۲۱ سال به دست می آید. در قسمت اول این مقاله نطفه ها و رشد جنبش زنان تا شروع فعالیت های غیر مسالمت آمیز بررسی خواهد شد.

دوران مسالمت

در بستر انکشاف سرمایه داری قرن نوزده انگلیس، رشد طبقه کارگر، از ابتدا با بالا رفتن تعداد کارگران زن همراه بود، بدینگونه سودای تولید سود آورتر با خرید نیروی کار ارزان زنان تحقق می یافت. منطق سرمایه داری یعنی برابری در حوزه مبادله و آزادی خرید و فروش نیروی کار، و نیز گسترش آن، مستلزم توسعه کار دستمزدی و از میان رفتن روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری است. لیکن روی دیگر سکه برابری و آزادی در حوزه مبادله، نابرابری و استثمار در حوزه تولید ناشی از انحصار وسایل تولید است. زنان کارگر نه تنها در چنگک روابط استثمارى سرمایه داری کوتاه نگر قرن نوزده — که ضرورت باز تولید دراز مدت نیروی کار را هنوز به صرافت در نیافته است — روزانه ۸ تا ۱۲ ساعت کار طاقت فرسا را متحمل میشوند بلکه، در بازگشت به خانه، کماکان وظیفه نگهداری و مراقبت از خانه و خانواده را بردوش دارند. با وجود آنکه کار دستمزدی زن را همچون شوهران آور خانواده کرده بود، هنوز روابط میان زن و مرد کارگر همچنان تحت تأثیر روابط پدرشاهی حاکم بر جامعه شکل میگرفت و تغییری در قیود زنان کارگر به وجود نیامده بود.

زنان طبقه متوسط و مرفه به مناسبت برخورداری از امکانات رفاهی مثل داشتن مستخدم ملزم به صرف همه وقت خود در خانه و کارخانگی نبودند، لیکن محدودیت های اجتماعی از ورود آنان به صحنه سیاست، علم و پژوهش و احراز مقامات و مسئولیت های رسمی ممانعت میکرد. این زنان، لاجرم، از مجرای معتقدات مذهبی به کارهای خیریه و رفم های اخلاقی روی می آوردند. واضح است که انگیزه زنان در آغاز چنین فعالیت هایی اندیشه های فمینیستی نبود، بلکه تلاشی بود برای رهایی از چارچوب بطالت انگاره زندگی زنان مرفه تا با گشودن دریچه های تازه ای بر زندگی خود معنا و جهتی بیابند. جامعه فقر زده و نابرابر آن زمان مشکلات و نابسامانی های بیشماری را به مصاف کشمکش های وجدانی و اخلاقی شان می آورد.

تا قبل از تدوین قوانین مالکیت در مورد زنان شوهر دار در سالهای ۱۸۷۰، ۱۸۷۴ و ۱۸۸۲، آنان مجاز به اعمال مالکیت بر اموال خویش نبودند و دارائی شان با ازدواج به شوهر منتقل میشد. تا سال ۱۸۳۹ و تصویب قانون ولایت اطفال، مادران هیچگونه حقوق قانونی نسبت به کودکان خود نداشتند، تا سال ۱۸۵۷ با تصویب قانون ازدواج و طلاق، زن قادر به طلاق گرفتن از شوهر خود نبود. حتی تا سال ۱۸۹۱ شوهر هنوز میتواند با حکم قانونی و با استفاده از احکام قیمومت زن را به واگذاری حقوق زناشویی خود مجبور کند.

زنان طبقه متوسط که درگیر فعالیت های محلی و خیریه شده بودند با تناقضات شرکت در امور اجتماعی و برخوردار نبودن از اساسی ترین حقوق شهروندی روبرو شدند و ضرورت رفع تبعیض از خود را شرط لازم اصلاحات اجتماعی می یافتند. اندیشه حصول حق رای بتدریج در مقابله با این تناقضات، و در زمینه مبارزه برای کسب حقوق کامل مالکیت برای زن نضج میگردد. تا آنجا که نهایتاً اینطور بنظر رسید که «حق رای کلید گشایش تمامی مشکلات است و اگر زن بتواند رای دهد لاجرم قوانین مرد ساخته را دگرگون خواهد کرد.» (مأخذ ۶، صفحه ۵۰)

سال ۱۸۵۶ آن مقطع زمانی است که می توان گفت جنبش سازمان یافته فمینیستی در بریتانیا پایه عرصه وجود می گذارد. حلقه زنانی که به گردبار بارالی اسمیت و بسی رینر پارکر - هردو بایشینه یونیتارین رادیکال - جمع آمدند گروه لنگهام پلیس را تشکیل دادند. در همین سال خانم اسمیت کمیته ای برای جمع آوری عرضحال در پشتیبانی از لایحه اموال زنان متاهل تشکیل داد. دو سال بعد در همکاری بابسی رینر پارکر و خانم جمیسون نویسنده فمینیست نشریه زنان انگلیس را منتشر کردند که با سرعت پایگاهی شد برای بحث و چاره اندیشی در خصوص مسائل مربوط به زنان. در همان محل به زودی کانونی برای ترویج

استخدام زنان بوجود آمد و «لنگهام پلیس» به صورت مرکز و ملجأ فعالیت های زنان درآمد. اهمیت «لنگهام پلیس» تنها مدیون فعالیت های فمینیستی آن نبود، بلکه همچنین در توانایی آن در جذب زنان به جنبش نیز نهفته بود. امیلی دیویس رهبر مبارزات ورود زنان به تحصیلات عالیه، والیزابت گرت اندرسون نخستین پزشک زن خواهرش میلیسنت گرت (که بعدها رهبری جناح قانونی جنبش سافرجت ها را بدست گرفت)، از ابتدا به عضویت این حلقه درآمدند. گرچه انگیزه آنی تامیس حلقه «لنگهام پلیس» رفرم موقعیت قانونی زنان شوهردار بود، لیکن در دهه ۱۸۶۰ کمیته «لندن سافرج» زنان بر پایه همین گروه تشکیل شد و مبارزه برای تحصیل حق رای را بطور جدی آغاز کرد. در سال ۱۸۶۶ گروه نقش عمده ای در تهیه عریضه ای که جان استوارت میل به مجلس برد ایفا کرد. این لایحه هم سرنوشت عریضه خاتم مری اسمیت که در سال ۱۸۳۲ توسط «هانت» به پارلمان عرضه شده بود دچار گردید. در سال ۱۸۶۷ «انجمن ملی سافرج زنان» از کانون و انجمن های محلی که در لندن، منچستر و ادینبورگ فعالیت داشتند بوجود آمدند. اکثر اعضای این جنبش متعلق به طبقه متوسط بودند و روش های مقابله طبقه متوسط را بکار می گرفتند. این روش ها، یعنی بکارگیری سخنرانی، پخش جزوه، التجا به نمایندگان مجلس و تقدیم عریضه، خود حاصل شرکت سی سال پیش زنان در جنبش ضد برده داری و ضد قوانین محدودیت واردات غله بود. تنها در سال ۱۸۶۹، ۲۵۵ عریضه حول مسئله حق رای برای زنان به مجلس تقدیم شد. از چهاردهی های بارز این شکل مبارزه لیدیا بکراست که تاکتیک ها و تجربیات مبارزات غیر فمینیستی فوق الذکر را در اختیار جنبش فمینیستی قرار داد.

جنبش سافرجت زنان در این دوره کماکان محصور در مجاری قانونی و امیدوار تصویب لوایح اصلاحی بود. این مسالمت جویی بارها و بارها در مواجهه با بی اعتنائی مراجع قانونی و سیاسی، انرژی و حرکت زنان را در تحصیل حق رای نهایی خنثی کرد. اغلب لوایح حق رای زنان با شگرد عدم کفایت وقت مجلس و در مراحل شورهای مختلف و کمیته های مخصوص پیش از رای گیری نهایی از دستور کار پارلمان خارج می شد. لایحه جکوب برایت در سال ۱۸۷۰ که حتی شور دوم رانیه با موفقیت گذرانید در مرحله کمیته مخصوص متوقف گشت. لوایح مشخصی از این نوع در طول دهه های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ تقریباً همه ساله در مجلس مطرح می شد ولی مورد تصویب قرار نمی گرفت. در آن دوران که هنوز حق رای همگانی برای مردان نیز کسب نشده بود، احزاب سیاسی می توانستند در کشاکش مبارزات خود از جنبش سافرجت ها به نفع خود استفاده کنند، لیکن ملاحظات سیاسی مانع از این امر می شد. از آنجا که حتی پس از رفرم انتخاباتی سال ۱۸۸۴ (که یک بار دیگر امیدهای

زنان رانقش برآب کرد) تنها ۴۰ درصد مردان (=مردان متمکن) یعنی تنها ۴/۵ میلیون از ۲۷/۵ میلیون جمعیت کشور حق رای داشتند، اعطای حق رای به زنان متمکن تنها می توانست تعداد آرای حزب محافظه کار را افزایش دهد. حزب لیبرال و بعدها حزب کارگر در پوشش این استدلال که حق رای به میزان دارایی وابسته است و گسترش آن به زنان تنها کفه نمایندگان طبقات متمکن را سنگین می کند فرهنگ ضد آرمان برابری خواهی را تثبیت می کردند. در مقابل، محافظه کاران که منطقاً می بایست از چنین چشم اندازی خوشنود باشند، علیرغم وجود افراد طرفدار تساوی حق رای در صفوف بالای خود به سبب وجود مخالفت اساسی در رده های پائین — که ناشی از سوء ظن به هر نوع حرکت دمکراتیک و تاکید بر نقش سنتی زن در خانه بود — از حمایت از جنبش زنان خودداری کردند. با این همه به علت فقدان تشکیلات سراسری کارگری و محدودیت امکانات اتحادیه های کارگری، حزب لیبرال حامل نزدیکترین بینش سیاسی با سافرجت ها بود. بعدها سوسیالیست ها اهمیت بیشتری می یابند. حزب لیبرال، اما، به هیچ وجه حزبی فمینیستی نبود، و بسیاری از رهبران آن مانند گلاستون و اسکویت از مخالفان سرسخت حق رای زن بودند. در چنین چارچوب سیاسی و اجتماعی است که سلوک مسالمت آمیز انجمن های سافرجت راه بجایی نمیبرد و عملاً با افت حرکات جنبش در دهه ۱۸۸۰ باین بست رو برو می شود. در سال ۱۸۹۷ لایحه دیگری از شور دوم می گذرد ولی در مرحله کمیته مخصوص بار دیگر متوقف می شود. لیکن همین امر دوباره امید سافرجت ها را برانگیخته و در همان سال دوانجمن سافرج لندن و ۱۸ گروه از شهرستان های مختلف متفق شده، از ائتلاف آنان اتحادیه ملی انجمن های سافرج زنان بنیان گذاشته می شود. میلیسنت گرت فوست این اتحادیه را تا بازسازی آن در سال ۱۹۱۹ رهبری می کند. او با پشتکار و صبوری بسیار همان روش های قدیمی تبلیغات مسالمت آمیز و اقناعی را بکار گرفت. از آنجا که این روش ها مثمر واقع نمی شدند فعالیت های اتحادیه ملی نهایتاً تحت الشعاع حرکت اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان تحت رهبری خواهران پانکهرست قرار گرفت. گروه اخیر از بکار گرفتن تاکتیک های خشونت آمیز ابائی نداشت.

با شروع قرن بیستم جنبش زنان سافرجت در آستانه مرحله نویتی قرار گرفت. افت جنبش زنان در دهه ۱۸۸۰ به مثابه آرامش قبل از طوفان بود، از پس همین دوران افت بود که اسباب و عوامل تولدی دیگر پایه گذاری شد. پیدایش حزب مستقل کارگر در سال ۱۸۹۳، گسترش اتحادیه های کارگری و نیز تشکل و تمرکز زنان کارگر در رشته های خاصی از صنایع — نساجی، دوزندگی، مواد غذایی — زمینه مناسبی برای همگامی مبارزات زنان و جنبش های

کارگری بوجود آورد. امرشایان توجه این است که بابالا رفتن تعداد کارگران زن (عضویت زنان در اتحادیه های کارگری در ۱۴ سال ابتدای قرن حاضر سه برابر شد). برای اولین بار، در شمال بریتانیا، خواست تساوی حقوق زن و مرد جزو برنامه و اهداف اتحادیه های کارگری قرار گرفت. به علاوه تحولات صنعتی و پیچیدگی مناسبات اجتماعی لزوم استخدام زنان در حرفه های مختلف را مطرح کرد. همه ساله هزاران زن برای نخستین بار در کارهای ماشین نویسی، ارتباطات و فروشندگی در تجیره فروشگاه های بزرگ استخدام میشدند.

تا سال ۱۹۱۴ شماره این زنان از مرز نیم میلیون گذشت. (ماخذ ۳، صفحات ۴-۵۳) از ره آوردهای مبارزات تساوی طلبانه زنان، ورود آنان به مجامع علمی و آموزشی بود. در اواخر قرن گذشته بسیاری از زنان طبقه متوسط، پس از گذراندن تحصیلات عالی، آماده اشتغال بودند. لیکن بسیاری از رشته ها مانند حقوق و حسابداری کماکان از دسترس زنان خارج و در رشته های پزشکی و دندانپزشکی ورود زنان به ندرت و به سختی امکان پذیر بود. آموزش و پرستاری از معدود رشته هایی بود که زنان امکانات استخدامی وسیعی داشتند. حتی در همین رشته ها زنان برای کار یکسان بمراتب مزد کمتری از مردان دریافت می کردند.

علیرغم حضور روزافزون زنان در امور اجتماعی و تولیدی، فرهنگ پدرسالاری هم چنان زنان را در نقش سنتی خود به منزلت همسر، مادر و خانه دار تصویر می کرد. دگرگون کردن این ایدئولوژی حاکم به مراتب مشکل تر از فتح سنگرهای قانونی و اخذ حق رای بود. علیرغم همه تضییقاتی که زندگی زنشویی برای زنان بوجود می آورد، هنوز مطلوبیت خود را در میان زنان حفظ کرده بود. امر سرنوشت ساز یافتن یا نیافتن همسر شکست یا موفقیت زنان را در زندگی رقم می زد. به خاطر ساخت جمعیتی آن روز انگلیس و چربیدن جمعیت زنان بر مردان، زنان خود را ناگزیر از شرکت در مسابقه شوهریابی می دیدند و ازدواج با هر مردی را به مراتب به مجرد ماندن ترجیح می دادند. حیطة احساسات کماکان جایگاه زنان به شمار می آمد. و قلمرو استدلال و خرد در انحصار مردان تلقی می شد. زنان را ذاتا از سیاست روی گردان و خالی از صلابت در پی جویی اهداف ملی و میهنی و در عین حال موجوداتی محافظه کار و تحت نفوذ کلیسا می دانستند.

بهره اهمیت روزافزون جنبش کارگری در عرصه سیاسی انگلیس و افزایش سازمان یابی کارکنان زن برخلاف دهه ۱۸۸۰ که جنبش نتوانست اندیشه کسب حق رای را بین خود زنان رواج دهد - در این برهه، خواست حق رای از حمایت خود زنان برخوردار شد. زنان که شاهد گسترش حق رای مردان به طبقات متوسط، کسبه و کارکنان کشاورزی بودند، تبعیضی را که علیه آنان اعمال میشد عمیق تر احساس

کرده، بسیاری از زنان که فعالیت اجتماعی خود را از کارهای خیریه شروع کرده بودند بیش از پیش به ضرورت حصول حق رای به عنوان سکویی برای انجام سایر اصلاحات اجتماعی پی بردند و خود به صفوف سافرجت ها پیوستند.

پیدایش سازمان های جنبی زنان، مانند فدراسیون زنان لیبرال (سال تاسیس ۱۸۶۶) زنان فعال سیاسی را در موقعیت متناقض عضویت و مشارکت در فعالیت های احزاب بدون داشتن حق رای قرار داده بود. پیدایش این سازمان ها هم چنین رو در رویی و شکاف هایی در صفوف زنان، بین آنان که خواهان پیشبرد جنبش در چارچوب فدراسیون لیبرال زنان بودند و دیگران که بر تشکیل مستقل زنان برای نیل به اهداف خود پافشاری می کردند، پدید آورد.

بر خلاف احزاب دیگر و در مقایسه با انجمن های سوسیالیستی مانند فابیان ها، حزب مستقل کارگر از بدو پیدایش حزبی فمینیستی بود که سازمان مجزایی برای زنان نداشت، اما زنان را به عضویت کامل خود می پذیرفت. رشته های محکمی اتحادیه های کارگری را به حزب مستقل کارگر پیوند می داد. از مجرای همین پیوند، زنان کارگر صنایع نساجی شمال به نبرد برای حصول حق رای در چارچوب اتحادیه خود پرداختند و در دهه ۱۸۹۰ با کوشش ها و راهنمایی های او گور بوت و استر روپر (که از طبقات بالا برخاسته، اما سوسیالیست های متعهدی بودند) انجمن سافرج شمال انگلیس را تشکیل دادند. این انجمن اساساً از زنان کارگر تشکیل شده بود و برای نخستین بار از محدوده سیاق مسالمت آمیز سازمان های پیشین فراقتر رفت و قاطعیت بیشتری به خرج داد. اما شاید این تعاونی اصناف زنان بود که مهمترین پشتوانه پایدار جنبش سافرج زنان محسوب می شد. در سال ۱۹۰۱، صدور حکم نف و یل که مصونیت اتحادیه های کارگری را در مقابل شکایت از اعضای در حال اعتصاب خود از میان برد، باعث شد که اتحادیه های کارگری برای حراست از دستاوردهای غیر سیاسی خود به ضرورت فعالیت های سیاسی برای تغییر قانون پی برده، به خواست های زنان توجه بیشتری مبذول دارند. در همین سال ملاقاتی بین کریستابل پانک هرست و اوگور بوت و استر روپر روی می دهد که کریستابل را به فعالیت های آنان علاقه مند می کند و وی به هیئت اجرایی انجمن سافرج شمال انگلیس می پیوندد. پدر و مادر کریستابل از سال ها پیش در مبارزه برای قانونی شدن حق مالکیت زنان و در کمیته زنان سافرج منچستر فعال بوده و هم چنین به حزب مستقل کارگر پیوسته بودند.

در سال ۱۹۰۳ گروه کوچکی از زنان حزب مستقل کارگر در خانه املین پانک هرست گرد آمدند و اتحادیه سیاسی - اجتماعی زنان را بنیان گذاشتند. شعار این اتحادیه حق رای برای زنان و هدف خاص آن قرار دادن مسئله حق رای زن در دستور

کار حزب مستقل کارگر بود. یک سال بعد در کنفرانس حزب مستقل کارگر اولین بانک هرست حمایت رسمی حزب را برای طرح لایحه حق رای زنان بدست آورد. این جنبش جدید از دل حزب مستقل کارگر بیرون آمده بود و طبعاً علقه های محکمی با سازمان های طبقه کارگر از قبیل تعاونی اصناف زنان داشت.

در ماه مه ۱۹۰۴، اجتماع اتحادیه سیاسی - اجتماعی زنان با حمایت گروهی از کارگران نساجی لانکشاير و چند صد زن از تعاونی اصناف زنان، در مقابل مجلس پارلیامنت با عدم تصویب لایحه حق رای زنان مواجه می شود، رانده و درمانده تا مسافتی راه پیمایی می کنند. از نمایندگان مجلس تنها کی پر هاردی به آنان می پیوندد. پس از این شکست اتحادیه با عزم راسخ متوسل به رودرویی مستقیم می شود. چندی بعد کریستابل و انی کنی (از فعالترین زنان کارگر سافرجت) به یکی از گردهمایی های انتخاباتی حزب لیبرال در منچستر رفته، موضع دولت آینده لیبرال را در مورد حق رای زنان جويا شدند. به جای پاسخ آنان را به سخره گرفتند و از تالار سخنرانی بیرون کردند. کریستابل و انی کنی که دستگیری خود را در این شرایط برای جنبش و عمومیت یافتن پیام آن مناسب می دیدند در خارج از سالن ضمن اعتراض و افشاگری با پلیس درگیر و هر دو دستگیر شدند و پس از خودداری از پرداخت جریمه نقدی به زندان افتادند. این دستگیری در صفحات اول روزنامه های سراسری منعکس شد. اما، همانطور که می توان حدس زد عکس العمل مطبوعات نسبت به این واقعه منفی بود. مثلاً روزنامه دیلی میل همین حادثه را دلیل کافی برای محروم نگاه داشتن زنان از حق رای دانست. علیرغم عکس العمل منفی مطبوعات، جنبش زنان پس از چندین دهه مبارزه، با این پیش آمد توانست توطئه سکوت و بی تفاوتی مطبوعات را بشکند. از این پس سخنرانی ها و گردهمایی های اتحادیه علاقه مندان بسیاری را بخود جلب کرد. تاکتیک های مبارزه جویانه و زندانی شدن، روش اصلی فعالیت های اتحادیه را در یکی دو سال بعد پایه گذاری کرد. زندانی شدن ها با جلب افکار عمومی موجب افزایش عضویت و کمک های مالی به جنبش گردید.

برای اتمام این قسمت از مقاله لازم است شکل رابطه بین اتحادیه و حزب مستقل کارگر و گسیختگی نهایی این رابطه را مورد بررسی عمیق تری قرار بدهیم تا نه تنها زمینه ها، ضرورت ها و عواقب فرآیند مستقل شدن جنبش زنان انگلیس از احزاب و گروه های سیاسی را روشن کنیم، بلکه در چارچوب تقابل دو استراتژی برای دموکراسی و بسط آن یعنی تساوی حق رای برای زنان (موضع اتحادیه) و کسب حق رای همگانی (موضع اکثریت حزب مستقل کارگر)، بتوانیم به مسائلی برخورد کنیم که امروز کماکان از مبرم ترین مسائل تاکتیکی و معضلات استراتژیک ارتباط

جنبش زنان و جنبش چپ محسوب می شود.

طرفداران جنبش کارگری و اعضای حزب مستقل کارگر، در مورد اینکه راه گسترش دموکراسی و نیل به آزادی حق رای همگانی از چه مراحل می گذرد اتفاق نظر نداشتند. اکثریت بر آن بود که باید شرط مالکیت در ارتباط با حق رای برای همیشه منسوخ شود و حاضر به پذیرفتن هیچ اصلاح قانونی که آزادی حق رای همگانی را تضمین نکند، نبود. این گروه تساوی حق رای زنان را در افزایش رای احزاب محافظه کار و لیبرال تلقی می کرد. کی یو هاردی و اقلیت حزب که تلاش می کردند عنایت زنان را در این برهه تاریخی به سوسیالیسم جلب و برای همیشه تثبیت کنند، معتقد بودند که باید از خواستهای اتحادیه، صرف نظر از عواقب انتخاباتی کوتاه مدت آن، پشتیبانی کرد. به علاوه کی یو هاردی و سافر جت های رادیکال (پیوندی از تعاونی اصناف زنان و همبستگی اتحادیه های کارگری زنان) طی بررسی هایی نشان دادند که به رسمیت شناختن قانون حق رای برای کسانی که اجاره خانه سالیانه آنان از ۱۰ پوند بیشتر است، نه تنها موجب افزایش رای محافظه کاران نخواهد شد، بلکه به نفع حزب کارگر نیز خواهد بود، چرا که با توجه به شرط بالا، اکثر رای دهندگان زن — زنان بیوه، زنان عزب و دیگر اقشار زنان غیر مرفه — بالقوه از طرفداران حزب کارگر محسوب میشوند. البته مناطق تحت بررسی از حوزه های کارگرنشین بودند و منعکس کننده ساخت طبقاتی جمعیت در تمام انگلیس نبود. سافر جت های رادیکال وابسته به حزب نمی توانستند استدلال اتحادیه را انکار کنند، اتحادیه استدلال می کرد که نیل به آزادی حق رای همگانی در مقطع زمانی حاضر ناممکن است و بر این اساس تعمیم محدود حق رای را باید قدمی به جلو محسوب کرد. حاصل این جدل، نوسان موضع سازمان های زنان وابسته به حزب بین موضع مخالفت با گسترش محدود حق رای و موضع اتحادیه بود.

از جهت دیگر کریستابل پانک هرست عاودا در پی قطع رابطه اتحادیه با ریشه های کارگری آن بود. به نظر او ترکیب زیاد به زنان طبقه کارگر باعث می شد تا اتحادیه از حمایت بسیاری از سافر جت ها که هواخواه حزب کارگر نبودند محروم بماند. زنان طبقه متوسط می توانستند وقت و امکانات بیشتری در اختیار جنبش بگذارند. هم چنین برخلاف زنان طبقه کارگر، می توانستند زندانی شدن را، بدون ترس از عواقبی مثل از دست دادن کار و بی سرپرست گذاشتن خانواده، تحمل کنند. در سال ۱۹۰۶ مرکز فعالیت های اتحادیه به لندن منتقل شد. در ۱۹ مه نخست وزیر گروهی از وکلای سافر جت و رهبران سازمان های زنان و ملاقات و حمایت از حق رای زنان را منوط به نظر کابینه کرد. اتحادیه در تلاش برای جلب کابینه، در ماه اوت اعلام کرد که با کاندیداهای انتخاباتی لیبرال ها طرف نظر از موضع آنها

در مورد حق رای زنان مخالفت نمی کند و در مورد همه کاندیدها از جمله کاندیدهای حزب کارگر موضع بی طرف خواهد گرفت. اتخاذ این موضع موجب رنجش در صفوف حزب کارگر شد و باعث شد که سرانجام در سال ۱۹۰۷ کنفرانس حزب کارگر، هرگونه تعمیم حق رای را که مشروط به حدنصابی از مالکیت باشد رد کند. در نتیجه حزب کارگر، همچون حزب لیبرال، تأثیر خود را بر جنبش زنان از دست داد و ابتکار عمل به دست سافرجت های طرفدار عمل تحت رهبری امیلین پانک هرست افتاد. بسیاری از زنان از جمله کریستابل و مادرش هم چنانکه کمی پر هاردی اخطار کرده بود از عضویت حزب استعفا دادند. به نظر آنان حق رای همگانی پناهمگاهی بود برای همه کسانی که به تساوی طلبی زنان بی تفاوت بودند و از تاکتیک های مبارزه جویانه خوشنود نبودند. کریستابل خواهان تاکید و تمرکز مطلق و سرسختانه به مسئله تساوی حق رای و تنها همان مسئله بود و هرگونه تعلق خاطر دیگری را با سرسختی از موضع اتحادیه طرد می کرد.

از آنجا که حزب محافظه کار منطقتانی توانست با تعمیم حق رای، چنانچه شرط مالکیت محفوظ بماند، مخالف باشد در سال ۱۹۰۷ به نظر طرفداران حق رای زنان چنین می رسید که می توان، علیرغم ضد فمینیست بودن بسیاری از رده های محافظه کار، حمایت موثر ایشان را برای قانونی شدن تساوی حق رای جلب کرد (هم چنانکه در سال ۱۸۹۷ محافظه کاران با دادن حق رای به اشرافیت کارگران لیبرال ها را خلع سلاح کرده بودند).

تاکتیک های مبارزه جویانه اتحادیه حاصل بی ثمری سالها مبارزه قانونی و سوء ظن به حسن نیت حزب کارگر در مورد حق رای زنان و یاس ناشی از اختلاف بین کردار و گفتار سوسیالیست ها بود. این جهت گیری جدید هم چنین حاصل برخورد شوهران، که حتی شام خود را بر مشیت همسرانشان ترجیح می دادند نیز بود.

زیر و بم جنبش سافرجت ها مسئله ساده تقابل فمینیست ارتجاعی طبقه متوسط و سوسیالیست روشن ضمیر طبقه کارگر نیست؛ واقعیت سیاسی جنبش سافرجت ها غنی تر و پیچیده تر از انگاره های مصطلح است. جدایی از حزب کارگر نه تنها به جنبش زنان استقلال بخشید بلکه عملاً در زور آزمایی نبرد سیاسی، فداکاری، استقامت و شهادت زنان را پشتوانه قاطعیت در خیزش های دهه بعدی ساخت. در شماره آینده به تاکتیک های مبارزه جویانه غیر مسالمت آمیز خواهیم پرداخت.

منابع

- 1 Olive Banks, Faces of Feminism, Oxford, 1981.
 - 2 Patricia Hollis, Women in Public: 1850-1900, London, 1979.
 - 3 Ian B. McKellar, The Edwardian Age: Complacency and Concern, Blackie, 1982.
 - 4 Caroline Morrel, Black Friday, Women's Research & Resource Centre Publication, London, 1981.
 - 5 Sylvia Pankhurst, The Suffragette Movement, London, 1977.
 - 6 Sheila Rowbotham, Hidden from History, London, 1973.
 - 7 Midge Mackenzie, Shoulder to Shoulder, London, 1975.
-

ندائی ازدیاری

تجربه های عقیم عشق:

شعر فروغ فرخزاد

فرناز ملک

فروغ فرخزاد یکی از جالب ترین پدیده های ادبیات معاصر فارسی است. جالب نه تنها به عنوان شاعری زبردست با برخی ویژگیها و خصوصیات ارزنده و یا بخاطر مبارزه بی امانش با محدودیتهای محیطی که در آن جسورانه قلم زد بلکه جالب بخاطر آشوبی که برانگیخت و از اشعارش آئینه ای ساخت تمام نما از مناسبات (بیمارگونه) زن و مرد ایرانی. جالب به آن سبب که تصریحاً و نه تلویحاً تعدیق میان دو تعلق خاطر را در خودش، در خوانندگان متعددش، و در منقدین آثارش نشان داد و نوید دهنده افول یک منت کهنه شد و نه رویش سنتی جدید. جالب از آن نظر که ملهم از روابط منسوخ زن و مرد، شعرش بیانگر انحطاط، استیصال و سردرگمی فرهنگی شد و تضادهای درونی بسیاری را با ظرافت و لطافت روی دایره ریخت. شاید به همین دلیل است که از او بیتی ساختند که لاجرم سرنوشتش در پرستیده شدن بود و یا در شکسته شدن. گاهی و گروهی از او بیتی ساختند که باید به هر قیمتی شکسته شود و در اوقات بیتی شد قابل پرستیدن.

در این واکنش گاه متعارض، گاه متعارف شاید بتوان دوشی و منش کسی و حاکم را ترسیم کرد. از طرفی ضدیت و جنبه گیری عناد آمیز قشری واپس گرا که به حق در پویایی ذاتی و ماهیت پرتحرک اشعار فروغ خطری بزرگ برای «اخلاقیات» و منتهای جامعه می دیدند و می بینند. و از سوی دیگر دودلی و تردد پیش گرایانی که هر چند در تئوری آزادیهای بنیادی را که از زن ایرانی دریغ شده حق مسلم اومی دانند و بی در عمل (آگاهانه و یا ناخود آگاهانه) هنوز به مواضع اجتماعی، هنری و جنسی محدود و محصور کننده زن پایبندند. بی سبب نیست که چماق تکفیر متقدانی که به هیبت معلمان اخلاق درآمده بودند در زمان حیات کوتاه

این شاعر مرتب و مفصل برفرق سرش فرود آمد و به ناگاه پس از مرگش علم و کتل هم اینان سرب به آسمانها گذاشت، فغانها از جان و دل برآمد و اشکها نثار مزارش شد.^۱ به راستی که تحسین مردگان چه کار سهل و بی دردسری است.

اشعار بحث انگیز فروغ رامیتوان از چشم اندازهای متفاوت طرح و بررسی کرد. بافت زبان، ابعاد زنانه و فلسفی دیدگاه شاعر، محتوا یا پیام فکری و اجتماعی آن و ده ها جنبه دیگر که هر یک مستحق ارزیابی مستقل و مفصلی است. علی هذا در این نوشته هیچیک از این جوانب مدنظر نیست و دامنه سخن به بررسی اجمالی برخی برداشتهای جزمی که از اشعار فروغ شده محدود خواهد شد. بالاخص دید محدود و مخدوشی که جستجوی مداوم و ملال بار زنی را برای هویتی اصیل و آزاد در نیازهای جسمی و جنسی محصور می کند مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بسیاری از منتقدان ادبی محتوا و اندیشه های این شاعر را — بخصوص در سه مجموعه اولش — در چارچوب تمناهای جنسی، روابط عاشقانه و هم آغوشیهای قانونی و غیر قانونی زنی جسور خلاصه کرده اند. شکی نیست که در یافتههای حسی و عاطفی یک زن از عشق و معشوق ساده و بی پیرایه در اسیر، دیوار و عصیان خیلی بی پرده تر و عریانتر در تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد منعکس شده. ولی در حقیقت فضای کلی این اشعار حاصل بحران ریشه ای و عمیق زنی است که زنچیرها و زبونیها را حس می کند و با لحنی بی پروا و صمیمیتی شفاف علیه بنیادهای قوام یافته اجتماع به طغیان برمی خیزد. زنی که رشد و تکامل را حق مسلم و آرمان خود میداند و «معتاد شدن به عادت های مضحک زندگی و تسلیم شدن به حدها و دیوارها را کاری برخلاف طبیعت.»^۲

اندیشه پنج مجموعه شعر فروغ را مشکل بتوان خلاصه کرد. او نه تنها علاقه ای به صدور آیه ندارد بلکه افکارش نیز مرتب در حال تغییر و تکاملی تدریجی و سه مرحله ای است. مرحله نخست کارهای آغاز شاعری است و حاوی اشعار اسیر در این مجموعه با سیمای زنی آشنا می شویم که با تمام وجود اسارت را لمس می کند و بی از آن سرنوشت نمی سازد. شاعر تنگی و آلودگی تنفسگاهش را حس می کند و زبان به شکوه و شکایت باز می کند و بی چون هنوز حاکمیت میراث فکرش بر جاست این ناراضیهای جنبه خودآزادی می گیرد:

همزبانی نیست تا بر گویش
راز این اقدوه و حشمتبار خویش
بیگمان هرگز کسی چون من نکرد
خویشتن را مایه آزار خویش

از منست این غم که بر جان منست
دیگر این خود کرده را تدبیر نیست
پای در زنجیر می فالم که هیچ
الفتم با حلقه زنجیر نیست^۳

جالب آن که هر چند در اغلب اشعار این مجموعه شاعر یارای تحمل محدودیتهای عاطفی و جنسی تحمیلی بر زن را ندارد ولی مناسباتش با مردان کماکان بر مبنای حسابهای بقالاته است. صحبت از چرتکه است و داد و ستد. صحبت از معاوضه عشق است با وفاداری (به زور دگنگ). صحبت از لذت آنی دادن است در برابر «لذت جاوید» طلب کردن و فدا کردن حال برای موهوماتی در آینده:

اوشراب بوسه می خواهد زمن
من چه گویم قلب پر امید را
او به فکر لذت و غافل که من
طالبم آن لذت جاوید را

من صفای عشق می خواهم از او
تا فدا سازم وجود خویش را
او تنی می خواهد از من آتشین
تا بسوزاند در او تشویش را^۴

«لذت جاوید» تمام نیازهای زن را تحت الشعاع قرار داده است و گویی این تنها مرد است که در پی اغنای خواستههای جسمی می رود. این شکاف عمیق در خواستهها نتیجه ای جز روابطی عقیم و ملال آور ندارد. لاجرم چهره مرد در اسیر (دیوار و عصیان نیز) بسیار رنگ پریده و منفی تصویر میشود. «خودخواه»، «زندان‌بان»، «صیاد»، «بی وفا»، و «شهوتران» پاره ای از ویژگیهای این انسان است که در غایت امکان ایجاد رابطه سالم را با شاعر از بین می برد. در واقع در این کتاب بیشتر صحبت از فراغ و دوگانگی است تا وصال و وحدت. البته در این نبرد دایمی پیروزی هم مفهوم خود را از دست می دهد. غالب و مغلوب هر دو بازنده اند. زندان‌بان و زندانی، صیاد و صید هر دو گرفتار زندان و دامند و محروم از عشق به معنای واقعی اش.

بادلی که بویی از وفا نبرده است
 جور بیکرانه خوشتر است
 در کنار این مصاحبان خود پسند
 ناز و عشوه های زیرکانه خوشتر است.^۴

شکاف عظیم میان زندگی چنان که هست و چنان که می توانست باشد فروغ رابه ستوه می آورد و او که خطر بازی حرفه ای است عنان زندگی را در دست می گیرد تا حتی المقدور جبر و تقدیر را با اختیار و تغییر تعویض کند.^۵ و بدین سان است که مفعولیت عاطفی جای خود رابه نوعی پویایی می دهد تا نبایدها و نشایدها را از میان بردارد. شعرهای دیوار و عصیان به بهترین وجهی بیانگر این قیام علیه فاصله طبقاتی زن و مرد و علیه انضباط اخلاقی و عاطفی تحمیلی بر زن است. جالب آن که مهمترین و صادقانه ترین ویژگی این اشعار وجود متعاقب گرایش و گریز به سنت آنهاست. از سویی هردو مجموعه زاده و پرورده ضدیت و جبهه گیری عناد آمیز زنی است با قراردادهای و ضوابط اخلاقی رایج و از دیگر سو سوسند گویایی است از وحشت ازاف های بی کرانه احساس و اندیشه و پابندی به همان اخلاقیات منسوخ. این کش مکش های درونی و نوسانات میان دودیدگاه ازسراینده این اشعار چهره ای زنده ولی مفشوش تصویر می کند.^۶ شعر «گنه کردم» از مجموعه دیوار تینور لطیفی از این تضاد عمیق است:

گنه کردم گناهی پر زلالت
 کنار پیکری لرزان و مدهوش
 خداوند چه می دانم چه کردم
 در آن خلوتگه تاریک و خاموش

در آن خلوتگه تاریک و خاموش
 نگه کردم به چشم پر زرازش
 دلم در سینه بی تابانه لرزید
 ز خواهش های چشم پر نیازش

در آن خلوتگه تاریک و خاموش
 پریشان در کنار او نشستم

لبش بر روی لبهایم هوس ریخت
زاندوه دل دیوانه رستم^۸

تضاد بین خواست های جنسی و تابوهای ذهنی به وضوح در این شعر که هر سطرش آکنده از آلتها و اشتیاق است تبلور می یابد. هرچند به شاعر جوان آموخته اند که این نوع تلذذها «گناه» است و او هم قبول کرده، مرتکب گناه میشود مع هذا قصد ندارد از این لذت «شرم آور» و «معصیت بار» چشم پوشد و یا در بیان بی پرده و پر شور احساساتش جانب مقررات اجتماعی را رعایت کند. بنابراین سنت شکنی در این شعر درد و سطح است: لبیک گفتن زنی به نیازهای جنسی اش (حتی اگر به آن به دیده گناه بنگرد) و تجسم بی پروای جنبه جسمانی عشق. به سخن دیگر کما اینکه نفوذ اخلاق رایج با عمق و گستردگی پرداخته اش هنوز در این شعر برجای باقی مانده ولی بند از پای جسم و قلم برداشته شده. این درآمیختگی لرزه های تن با زمزمه های سنت نه تنها نشانه صراحت و صداقت فروغ است که تایید و تاکیدی است از این واقعیت که حریم تثبیت شده ذوق ها و سلیقه ها دندان کرم خورده ای نیست که به اشارت کلبه نشینی از بیخ و بن کنده شود بلکه برعکس تحول و تطور باورها و بینش ها روندی است طولانی و پیچیده. فضای دوزخی دیوار و عصیان به بهترین وجهی بیانگر تدریجی بودن این گذار است. سرگشتگی اخلاقی شاعر که برای تمیز خوب از بد و درست از نادرست هنوز معیاری نیافته گزینشهایش را دردناک و وحشت زامی کند و بناچار منجر به افراط کار و بهای قهرآمیزی شود. احیا و گسترش ظرفیت های فکری و روحی و عاطفی زنی که به گفته خودش «تربیت فکری» از روی یک اصول صحیح نداشته، پراکنده خوانده و تکه تکه زندگی کرده «به آسانی میسر نمی شود و فروغ در این مرحله بسیار بیراهه می رود و آب در سراب می جوید. ولی تسلیم به نارضایتی در قاموس او نیست و افتان و خیزان و پویان به جستجوی فضای تنفس می رود و راهایی. به قول خود فروغ اشعار این دو مجموعه «در واقع دست و پا زدن می یوسانه در میان دو مرحله زندگی است و آخرین نفس زدنهای پیش از یک نوع رهایی».^۹

جالب توجه است که تمامی این سرمغنیها و ملالتهای به کرات و به مراتب در چارچوب تنگ «هوسهای زنانه» خلاصه شده اند.^{۱۰} نقل قولی از عبدالعلی دستغیب مشتی است نمونه خروار: «عصیان ظرف سراینده متوجه قرارداد و رسمهایی است که آمیزش جنسی را منع میکند و میگساری و عشق بازی را نمی پسندد. در این اشعار «لذت پرستی» با تمام قوت و شدت خود متجلی است و شاعر در سروده های خویش از هر جا که رها شود، از طاق خواب سر در می آورد.^{۱۱}» این

هم رضا براهنی که «لوندی وجلافت فرنگی مآبی» را به درد عزوبت می افزاید: «قیام این دوره فروغ برای درآغوش کشیدن کامل بشریت همه جانبه نیست. نوعی لوندی وجلافت فرنگی مآبانه است و به همین دلیل است که جنسیت این دوره فروغ بوی فرنگی و غربزدگی می دهد.»^{۱۲}

البته در مرکزی بودن (ونه غربزدگی وجلافت) مشکلات عاطفی — روانی در این سه مجموعه تردیدی نیست. شاعر رستگاری رانه در تاهل و نه در تجرد یافته و در روابطش بامردان به بحرانیهای پی در پی برخورد کرده. ولی ابعاد و پیچیدگیهای این مناسبات تبلور اعتراضهای متواتر زنی است پرخاشگر به مفهوم متداول اخلاق و قدرت و فضای اختناق آلود دنیای زن. تنها عنایت داشتن به مشکل بستر که به راستی فقط یک بعد این درگیریهاست نشان از بی علاقگی منتقدان به امور دیگر دارد و عدم درک ابعاد گسترده مسایل مطروحه. ارزیابی فروغ از برداشت شاعران معاصر از عشق انتقادی بجا از منقدین اشعار خودش نیز هست: «برخورد شاعر امروز بامسئله عشق یک برخورد صد درصد قشری است. عشق در شعر امروز عبارت است از مقداری تمنا، مقداری سوز و گداز و سرانجام سخنی چند درباره وصال که پایان همه چیز است در حالیکه می تواند آغاز همه چیز باشد. عشق روزنه ای به سوی دنیاها و اندیشه ها و افقهای فکری و احساسی تازه ای نگشوده است و همچنان در سطح چشم و ابروها و ساقها و رانهای زیبا، که اگر از قالب انسانی شان جدا کنند جز تصاویر پوک و بیکی نیستند سرمی خورد.»^{۱۳}

باری عشق برای فروغ روزنه ای به افق های فکری و احساسی تازه می گشاید و تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد یا فضا و بیانی جدید زاییده افکار زنی می شوند که از خود بیگانگی و خود گمشدگی به یافت سرشت خود و اتکاء به خویشتن خویش ره یافته. مضامین جدید و گسترده این دو مجموعه نه تنها فرم مطلوب خود را پیدا کرده اند و دیگر در قید چارچوب عروض نمی گنجند که بیانگر کشف حجاب ظرفیتها و استعداد های زنی جوینده و در غایت یابنده نیز هستند.

سخن از پیچ و پیچ ترسانی در ظلمت نیست

سخن از روزست و پنجره های باز

و هوای تازه

واجاقی که در آن اشیاء بیهوده می سوزند

و زمینی که ز کشتی دیگر بارور است

و تولد و تکامل و غرور^{۱۴}

رابطه شاعر بامردان در این دو مجموعه آخرین نیز دستخوش دگرگونیهای

اساسی شده و گویی نشان چندانی از نظام رایج ندارد. دیگر انسجام در انفصال نیست و عشوه های زیرکانه جای خود را به نوعی همدلی داده. در واقع معشوق این اشعار با معشوق سابق تفاوت کیفی و ماهوی دارد. او انسانی است لذت بخش و لذت بر که نه تنها سد راه تکامل نیست که همراهی موافق در سفر زندگی است. دیگر نه شاعر نیازی می بیند که ادای لیلی را در بیاورد و نه از معشوق انتظار مجنون بازی دارد.^{۱۵}

او وحشیانه آزاد است
مانند یک غریزه سالم
در عمق یک جزیره نامسکون
او پاک می کند
با پارچه های خیمه مجنون
از کفش خود، غبار خیابان را
.....

معشوق من
انسان ساده ایست
انسان ساده ای که من او را
در سرزمین شوم عجایب
چون آخرین نشانه یک مذهب شگفت
در لابلای بوته پستانهایم
پنهان نموده ام^{۱۶}

باید توجه داشت که هر چند تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد نمایشگر دگر گونیهای ماهوی در شعر و تغییرات بنیادی در شاعرند ولی فرزند خلف اسیر، دیوار و عصیان هستند. بدون سه مجموعه اول شعرهای تولدی دیگر به بعد امکان نداشت و همان گونه که شخصیت محبوس فروغ از لابلای اشعار اولیش پیداست در تولدی دیگر نیز مرحله های پیشین سرشته است. به عبارت ساده تر برای سرودن این کتاب فروغ نه خواب نما می شود و نه روح تازه ای در تن او می دمند هر چند بسیاری کسان می خواهند ابراهیم گلستان را اساس و بنیان این شکوفایی قرار دهند. صدرالدین الهی به سان بسیاری دیگر عقیده دارد که: «فروغ بر که ی آرام و زنانه ای بود بی هیچ موج و تحرکی و ابراهیم چون سنگ روشن در این بر که افتاد و آن آرامش و سکون مرده را به تموج و تحرک زنده واداشت.»^{۱۷} وقتی

مقوله های کلیشه وار «مذکر» و «مونث» چنان اذهان راشیفته خود کرده که حتی برای برکه هم نیاز به جنسیت تراشی می شود، دیگر آرامش و سکون مرده راوی یژگی زنان دانستن و تموج و تحرک را خاص مردان که جای خود دارد و صد البته که برکه های زنانه احتیاج به سنگهای روشن مردانه دارند تا به حوض کرمها و گور ماهیها تبدیل نشوند.

بهر حال تکامل (ونه دگردیسی) قلب شعر فروغ را فتح کرده و مهمترین و یژگی آن است. جالب آن که مناسبات تکوینی این پنج مجموعه تشابه تنگاتنگی به گسترش هنر بومی در مستعمرات دارد. یعنی کوشش برای جذب و تحلیل فرهنگ اشغالگر، عصیان علیه آن فرهنگی و جستجو برای هویتی اصیل و محلی و بالاخره پیدایش ادبیات اصیل مراحمی است که بسیاری از هنرمندان بومی هم در برابر هجوم فرهنگ اشغالگر از آن می گذرند.^{۱۸} شاید هم وضع ناگوار و نقش حاشیه ای زن هنرمند در جامعه مردسالاری شباهت به وضع ناپسامان و اقلیت وار هنرمند بومی در مالک استعمار شده نباشد.

البته ناگفته پیداست که مناسبات هنرمند و جامعه، جهت گیریهای طبقاتی و فرهنگی و بازتاب این روابط در اثر هنری پدیده ای است غامض و سیال، قند و شکر نیست که بتوان به سهولت وزن کرد و بر مبنای آن درجه جدایی و یا در بندی هنرمند را از فرهنگی بخصوص تعیین کرد. با همه این حال به جرئت میتوان گفت که در مجموعه اسیر فروغ علیرغم تمام سنت شکنیهایش هنوز هویت و تعلق خاطرش با فرهنگ حاکم است؛ در دیوار و عصیان بازبانی توفنده تعارضی تند و گزنده به نفی و طرد این فرهنگ می پردازد و در تولدی دیگر پس از سالها تلاش و تفکر و تجسس به هویتی خود ساخته (ونه فرمایشی) می رسد. برای این شاعر رشد در تمامی سطوح سرگرمی نبود که تا قافیه تنگ آمد کنار بگذارد بلکه حرفه ای بود همیشگی. حقیقتا تصویر (ونه تصور) بدور از پوشیده گویی و استعاره سازی وی از عشق و معشوق نمونه کامل این تکامل است و پدیده ای نادر در ادبیات معاصر فارسی.^{۱۹}

من ز دیار عروسکها می آیم

از زیر سایه های درختان کاغذی

در باغ یک کتاب مصور

از فصل های خشک تجربه های عقیم دوستی و عشق^{۲۰}